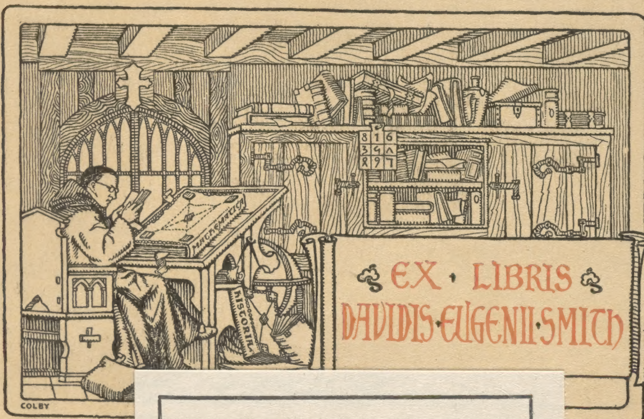
رساله حساب

Persian MS 18th(?) cont.
Author: Bada-i al Funun
Said to have been written in 29 A.H.. If so, it has been changed greatly.
Mathematics. Magic Sqs.

5½ + 8
40
15

Persian MS.
Bada-i-ul-Funun.
29 Hegira, under Mohammed Shahi.
Mathematics



f official
urgeons
ad nin



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

آغاز میکنیم توریت با نهایت ::: طرح فلکسندر البغایت تمام کن

و زمین را پیرایه نور رانیه از ارواح انشا نور بخشا جهان جهان نیایش

مر حضرت واجد القاهری را که بیک سلک کن فیکون هزده هزار عالم را

از مکمن بطون بهبارگاه ظهور آورده و افلاک را کسوت زینت درخشند

مهر و ماه بخشنده پس بر رحمت ضمیر آگاه دلان مقدم همه آشنا

همان تواند بود که شناسای عطیات ایزد ذوالجلال بر همه مبذول

خصوصاً بر آدم از همه وافر و ارزانی شده سجود نیایش فرشتگان

بدرگاه

بدرگاه بیچگون نماید و دل را بجز ذکر و فکر آن بسوی دیگر مایل نگرداند
نگرد در تحصیل هنرها علم که استرضای الهی گفته اند و نیز در دین و دنیا [illegible]
نظم به هنرها بکوش زانکه در عالم • مرد آنست کو هنر دارد • گر ترا نعمتی ز زر برسد
تا هم جهل آخر از تو بردارد • هنر کالنفس از کان گهر به • هنرها از ملک میراث
پدر به • هنرها داری اگر طالع نداری • اگر طالع نداری هم هنر به • اگرچه این
ذره کردار را چه چاره که سجده آرزو بجا آرد و معارف بخشش عالم بود فاما
عمر بوده اند مادام که علم را خوانده اند و بر آن عمل نماید سیاحتی از عطیه های
ایزدی نشناسد و نیز در بین جهت آن هنرها خراب کرد لیس تحصیل علم
آدمی را باید که اولا از کتابهای معرفت الهی صورت فارغ البال شده
بعد از آن به ریاضت ابرد جان بخش که سر جمله مآرب است مشغول شده
بعد طبع خود را به صنعت الت به صواب کرد انچه خطی پیدا کند که مقبول
عین هنر نظار گردد • حرف خوب ای برادر دلپذیر است • سواد دیده
برنا و پیر است • اگر معنی بود جسم آن لفظ روح است • اگر دیدو لفظ است شد دلگیر است
بعد از آن هنر سیاق و حساب که مختصر لیبا کرده ام و در بابهای دیگر آن
رزاق اند که هنر در این کتاب که لفنون عجایب انتظام یافته بمصالح اوان [illegible]

اگرچه در هر فن مختصری یاد کس مصرع گفته اند که نخواهد بست ثمر سعی خود لخته نوا

دستور حساب بوجه نوع دیگر که ازین بوده شده است فن کثیر دفتر نوع آلی ملطفات گوناگون از

دریں لطف چون لیکن از تشریح در شد کلام طول بلکه هم شده نقل اوبیات کتاب در که

فتبیان از اصحاب مانع شدند با آنکه اگر این نسخه تمل حساب سلاو و صورت خواند

تا هیچ نسخه الحال از غبت طرف کلام و ع تخصوص مشهور نام حساب کتاب که بر سیاق

گوته اند بس انداز کم فهمید خود مطالع ان حساب ار شکله نجوست الکفاسته اند نخواهند کرد

از نیجهت نوشتن ان دست سیاق کوتاه داشته بعضی حساب که در ظاهر کار آیند و بوار ان

نگون میکویند از ان اورده و بسیار که دستور انها مقدم و مجود از خود نوشته برای مختصر او تون

یکیک دستور و طریق هر حساب که اسان و نیز مشکل است در قلم اوله مختصر که قصد نمود تمام خوا

خواهند در حساب اقسام دریافت خواهند بود و اگر او قات بتوفیق تشنیش ورویدلو تحریر کاها مرتبه

کلان تر خواهد رسید و اگر خواهد که حساب موافق مطلب رویداد لوشید بان بر دالو لعات بار چهارم

بخواند که در ان موافق رویداد لوار هنه لکا نشته و بیشتر برای او فن نیز گفته اند لوقت

شروع این کتاب توقع از خوانندگان و نظارگیان است که این بنده را القدر دریافت

در فن انشا هیچ که شرح مرغوب موافق قبول انشا بر دار ان روزگار صورت بست لیکن

جهتها گوناگون را بوساطت دریافت هیچ که لشرح ها مربوط فراهم اورده ایم از

جی

چون آن ادراک نشده بعضی نوشته موقع قلم عفو و اصلاح جاری نمایند اگر شرح جامعش بنویسد
که شرط ابتدای مبتدی بعد نوشته بوده برای رضای خالق محفوظ نماند چون بنده مبتدی بودم دلالت کردم برای
این کلیات بودم قواعد کامل شکسته و نظم با درجلوه خود آورده ام که جماعت کثیره آنها و اسباب تسبب
در عهد حضرت سریر آرای منزلت کیخسرو و سریر عالمگیر اورنگ شاه و در عهد جهان آرای آن شاه جلوس
همایون موافق سنه یکهزار و هشتاد و چهار هجری این کتاب به نه باب ترتیب داده و بدایع
الفنون نام نهاده شد باب اول در حساب‌های آن باب دوم در باب دانستن
حسابی که آن را مشکل روی نماید باب سیوم در حساب‌ها که آن مشکل نما باشند باب چهارم در
علم سیاق که مختصر بسیار کرده ام باب پنجم حساب‌ها مشکل که بعد آنست آن معقول و المعقول باب ششم
نقش و طرف گیرد باب هفتم حساب‌های متفرقات [illegible] باب هشتم دانستن [illegible]
باب نهم دانستن فن نجوم چند رقمه وغیره باب اول در حساب‌ها آن در باب [illegible] اول
غالب اکثر اطفال را [illegible] تا حساب [illegible] نماید که در حساب‌ها [illegible] امتحان [illegible]
یاد داشت نماید برای معرفت آن به این طریق عمل آورده ام که آن بر جمله دفعه اول [illegible]
چون خواهد که از جمله صورت [illegible] به این مثال آن بنویسد طریق اینست که [illegible]
نوشته جمع کرده ام بیست و چهار و بیست و چهار [illegible] الجمع مجموعه سی و شش [illegible]
تا آخر رسند ده بنویسد [illegible] اگر خواهد که میزان

کل بهاره را برابر باید که رقم اول و آخر را جمع نموده در پنج ضرب نماید که مطابق آن
ششصد و شصت شد نوع چهارم آنکه هر بهاره را که میزان بخواهند همون بهاره را از پنجاه
پنج ضرب نماید لیکن سبک در است خواهد بود مثال اگر خواستیم که هر ده را با پنج ضرب نماییم عمل آنکه سوایه
وغیره بدانکه یک و چهارم حصه یک را سوایه گویند یکنیم را دیوده و دو نیم را اده‌ی و سه و نیم
را هونهه و چهار نیم را دهونچه و پنج و نیم را پونچه اگر حساب سوایه یا پونه ابدا با پنج و
در سه که باشد اند ضرب نموده حصه چهارم بگیرد اگر خواهد که دیوده نماید در سه ضرب نموده
نصف بگیرد و تو علم کرا ازین غربت ترا که چون خواهد سوایه را با نوله یا پونه را با پونه ضرب کنند
طریق آن است که در حساب این خانها پائین هر رقم رقمی یا خود ضرب نماید با سایه قسمت ده هر
خارج قسمت حاصل خواهد بود مثلا خواستیم که سوایه را با هونهه ضرب نماییم تقوا عدد مسطور پنج را در چهارده
ضرب کردیم هشتاد شد با سایه قسمت دهد خارج قسمت حاصل چهار یافتیم و شش که باقی ماند
حصها اعتبار نموده همگی چهار و یکنیم یا وشتند مسائل این خانها که در بهار یک شد و
چو وغیره در کار بسیار است عمل آن طرز ثانی که مزید حیثیت وغیره به تخصص در رکعات
اگر خواهم ضرب نماییم در ... که در حساب یکها پنجاه و هفتاد ضرب کنیم بدین طریق عمل آن
عشرات را احاد ... هشت پنج را در هفت ضرب نموده سی و پنج شد چهارم حصه ...
ان ... تحقیق بادکم نه شد در باب شمار بدانکه هندوستان از نوزده حروف زیاده

اگر نه

اگر پنج جای بنت آید صد لک و ده صد هزار و صد هزار را یک لک و صد لک‌ها را یک کرور
و صد کرور را یک ارب و صد ارب را یک کهرب گویند و صد کهرب را یک نیل و صد نیل را
یک پدم و صد پدم را یک سنکه می‌گویند اکا دها سیا سهسن ده‌هاسن لکهن ده
کرورن ده کرورن اربا ده اربا کهربا ده کهربا نیل ده نیل پدم ده پدم سنکه ده سنکها
درباب میزان دلون خواستم که سی و یکصد و بیست و یکصد هفتاد و پنج و سیصد و چهل و هفت
این اعداد را که باین صورت اند جمع نمایم وصل آن برین دفعه است اول الکه پنج و هفت را
که احاد اند جمع نمودیم دوازده شدند این دو را جای بیست نموده یک عشرات را
گرفته با عشرات دیگر از آن اعداد میزان نموده هفتده شدند این هفت را
جای که در سابقه بیست نموده بود قبل از آن نوشته بعد از آن یکصد را نگاه داشت گرفته
با مات مات (یعنی صد) میزان کردیم شش صد شدند این را نیز بر فرق آن عدد که ثبت کرده شد
نوشتیم ممکن شش صد هفتاد و دو شدند مثال هم که میزان زنجیره گویند آنکه احاد
و عشرات و مات و الوف جدا جدا مراتب وار جمع ثبت کنند بعد از آن کل میزان نمایند
ایضا هم شش صد هفتاد و دو را از تکرار نقصان کنم سه صد بیست و هشت باقی ماند اگر تکرار را
از شش صد هفتاد و دو باقی بدارم هرگز نشدنی نیست که جمع کم و خرج بسیار کنم آن همان
رقم زده را فاضل باید انگاشت درباب دالتن فی اثنا دایره ملا ...

صورت
۳۰
۱۲۰
۱۷۵
۳۴۷
۶۷۲

میزان زنجیره
۱۲ ۱۶ ۵
۶۷۲

نرخ ده تنکه ظاهر کنه و خواهد که سیری آثار پیدا کند طریق آنست که ده را بر بیست و پنج بواسطه

ضرب کرده دویم دو الف نیم شد پس قیمت سیری آثار چهار الف نیم دام است و اگر سیری آثار دو الف نیم دام یا بیشتر

دامهای ظاهر کنند و خواهند که سیر را پیدا کنند باید که از همان دامهای بواسطه کم کنند همان تنکه ها خواهد بود بعد که

مثلا فی آثار نرخ ده تنکه ظاهر کرده و خواهد که فی تانک پیدا کند مثال این حساب اینست که

باید دانست چهارم حصه آن تنکها کرفتیم نیم شد پس قیمت فی تانک نیم دام است و اگر دامهای

فی تانک ظاهر نماید و خواهد که فی آثار پیدا کند باید که آن دامهای را در چهار ضرب کنند حاصل ضرب

تنکه ها خواهد بود بعد که سیری تنکه چهار تنکه مقرر شده و خواهد که سیری لسوه معلوم کند طریق دانستن

این حساب آنست که چهار تنکه را از جهت آنکه در هندوی راد هند ملوینده ضرب کنند ده سیر پیدا معلوم

که سیری لسوه ده دام است و اگر دامهای سیری لسوه ده دام ظاهر نماید و خواهد که سیری تنکه پیدا کند

باید که همان دامهای را از دو نیم قسمت کنند خارج قسمت تنکها خواهد بود همین دستور در حساب

لسوه و لسوان فهمیده عمل نماید بعد که مثلا سیری روپیه یازده آثار در بازار بخرند می از دو خواهد

سیری آنه معلوم کند بانوجه عمل نماید سیری آثار چهار کرفته یازده پس سیری آنه یازده چهار تانک یعنی

سه پاو چهار تانک کم می شود بعد که مثلا سیری روپیه نوزده درعه پارچه خریده شده خواهد که

سیری آنه پیدا کند باید که سیری درعه یک کرفته که نوزده درعه پارچه خریده شده خواهد که سیری آنه

کز یعنی یکدرعه و سه کره سیری آنه ظاهر شد بعد که مثلا شخصی ظاهر نمود که سیری روپیه سی و یک آثار

جنس آنه بالو

جنس خریده بود و بحساب شانزده آثار که سیری رود قیمه فروخته از منافع بیست و پنج روپیه ضرب
ساختم چهار صد و پنجاه این سال از بیست و یک آثار که تفاوت نرخ خرید و فروخت است
قسمت نمودم حاصل قسمت نوزده روپیه و سه پاؤ دانه آمد معلوم گشت که نوزده روپیه و سه پاؤ دانه
خریده بود و اگر خواهد که فروخت این سال معلوم کند باید که بیست و پنج روپیه منافع را از بیست و هفت آثار
که نرخ خرید است ضرب کردیم حاصل ششصد و بیست و پنج آثار که از بیست و یک نرخ فروخت که در خرید عمل شده
قسمت کردیم خارج قسمت چهل و چهار روپیه و سه پاؤ دانه آمد این فروخت نوع دیگر سیحصه رسید
فی روپیه بیست و سه یکی را از نوبک آثار ساخته توان ولو بود که نوبت ... صد که کسی یکی سیری روپیه ظاهر
کند سیری یکه دیگر گرفته حساب نماید همان سیر را خواهد بود مطابق همین حساب یکی دیگر ... سه
پهلوی آید در باب دستور سیر صد مثلاً سیر صد یازده یکه قرار افتاد خواهد که سیری عدد برابر
طریق دانستن آن حساب است که یازده را نصف کردیم پنج و نیم حاصل آن پنج نیم دانم سیری عدد ظاهر شد
و اگر سیری عدد داخل جمع نبود و خواهد که سیر صد معلوم کند آن را ... همان ... خواهد
[illegible] آن سیر صد ... و ... قصور وضع ... که ... جمع باید کرد
... مثال ... در قصور ... خزانه ... در کار ... باید او ... روپیه ... تنه
سال ... و یکی ... قسمت ... خارج قسمت ... آمد که آن ... صد قصور ... روپیه در کار
باشد با قصور سیر صد ضرب ... و یکی ... قسمت ... خارج قسمت ... خواهد بود در حساب قصور ... تمام

می‌شود حساب‌های آسان در باب اول نگاشته شد هرچه رو دهد به موجب همین دستور عمل نماید

باب دوم اندر دانستن حساب‌های آسان و مشکل رو می‌نماید در باب طریق دستور که در زمانه نگارش آمد در

طریق دستور ضرب هر چند انواع به صورت آمده از آن جمله طرح و جمع نوشتیم که بطریق اوقات خواستیم

که یکصد و سی و پنج را در دوازده ضرب کنیم دوازده را در پنج ضرب کردیم شصت شد

صفر را اینجا ثبت کرده شش دهگان را نگاه داشت آورده بعد از آن دوازده را در سه ضرب نموده

سی و شش شد این را با شش دهگان رسانیدیم که چهل و دو شد اند جمع نمودیم چهل و دو گان از آن

قبل از آن صفر نوشته چهار صد را نگاه داشت آوردیم بعد از آن دوازده را در یک ضرب کردیم

همان دوازده شد دوازده را با چهار که نگاه داشت بود اند جمع نمودیم شانزده شد نزد از آن

اعداد نوشتیم بدین صورت ۱۶۲۰ طریق دیگر که زیوده حرف می‌گویند این است که دوازده را

نمودار در حساب باقی از جانب یمین یعنی دست راست نمود بعد از آن از طرف یسار یعنی دست

چپ باید که دوازده را در یک ضرب کردیم دوازده کلمه نوشتیم بدین صورت بار دیگر دوازده

را در سه ضرب نمودیم سی و شش شد شش را قبل دو و سه را زیر دو نوشتیم

را در پنج ضرب ساختیم شصت شد صفر را قبل شش و شش را زیر شش نوشتیم بدین صورت

۱۲۶
۳۶
۱۶۲۰

جمع نمودیم هزار و ششصد و بیست اند اگر احیاناً در میان یکصد و سی و پنج

صفر نقش باشد قبل قلم ثبت می‌کردیم الحال در باب صفر خواستیم که نقوش باید

در باره ده

پس چون نود و نه را در نه ضرب کردم نه را یازده نمودیم کار را بطریق اول کنیم ضرب در یازده

و چون ده آورده نخستین صفر سه صفر از جمله چهار صفر ثبت کردم نخستین را نود و نه اند بسیار صفر

اگر وا آوردیم ثبت در دست هیچ بنابر آن نوشته کلیه را نود و نه شده نهان که صفر یک آن

ثبت میکردیم بصورت هم نشده نهان صفرها همه این نوشتن نخستین را نود و نه یکصد مثل یعنی

الحال ضرب یازده در یک همان یازده این یک را نیز با قبل صفرهای نوشته یک را است

آوردیم بار یازده را در نه ضرب کردیم نود و نه این را با یک بابت بیست جمع نمودیم صد شدند

این صد تا جائی که پیشتر ثبت شده بود نوشتیم ۱۰۰۱۰۰۰۰۹۹ همگین ده کرور و یک لکه

و نود و نه شدند اما مثال اگر خواستیم که دو صد و بیست و دو را در بیست و هیچ ضرب بهمان طریق

اول بیست و پنج ضرب بهمان طریق اول بیست و چهار را در بیست ضرب کردیم دو صد شدند

چون پیشتر یک صفر است این دو صفر علیحده ثبت کردیم دو را است آوردیم اگر احیانا تا گاه

پیشتر دو صفر همگین صد اند و نیز در دست نیکو گرفت جای که

کلیه نوشته همان صفرها بسیار در این ظاهر نمودیم که بعضی جاهلان

البته مکابره نمایند باید محل چنانچه یک صفر است همان دو صفر است همچه

دو را یک است آوردیم بار بیست و پنج را در دو ضرب کردیم پنجاه اند دو بار دو ثبت

جمع کردیم پنجاه شدند این را نیز جای رسالت صفر ثبت نوشتیم بصورت

جمله پنج هزار و ششصد شدند در یافتن حقیقت صورتهای ضرب کلیه ظاهر کرده که بوقت تردد
درمانده نگردد چرا که تمام حسابهای به ضرب و قسمت تعلق دارد و شخصی که این هر دو حساب را
خوب وجه فهمیده در ضمیر یاد خواهد داشت الله تعالی کو سبقت در هر حسابها خواهد برد مثال
آن طریقه که کلان نوشته ایم که یکصد و سی و پنج را در یکصد و سی و پنج ضرب کنیم و را دو بخش
کردیم یکی یکصد و سی دویم پنج اول اصول اجابت ثبت نموده سیزده را با هم حرفهای صفر
ساختیم یکهزار و هفتصد و پنجاه و پنج شدند و آن صورا که قبل از این علیحده ثبت کرده بود نوشته
تتمه حرفات شمار نمودیم هفده هزار و پانصد و پنجاه آمدند   مرتبه دویم به ضرب پنج
ششصد و هفتاد و پنج آمدند این هر دو ضرب را جمع نمودیم هژده هزار و دوصد و بیست و پنج شدند
اگرچه در ضرب طرزهای بسیار مهند است لیکن برای آسانیت همین طرز نوشته شد در باب
قسمت مثالی نوشته ایم که ده کرور و یک لکه و نود و نه را از یازده قسمت کنیم
از برای تحقیق آسان شدن اشکالات حقیقت صورتهای ظاهر مینمایم باید حرفات را
نوشته در مقابل هر حرف تحت آن علامت نقطه بنهند بعد از آن قسمت کنند اما حرف
فوقانی که بمقابله همان حرف که تحتانی آن علامت است خارج قسمت را بنویسند اگر صفر
درمیان باید یا نماید بی شک درست خواهد بود بحکم آن رقم مذکور را باید بضرورت نوشته
علامت کرده   از این رقمها سه حرف جانب چپ علیحده شمار نموده گ

۵۰۰

۱۷۵۵۰

۱۰۰۱۰۰۰۹۹

۱۰۰۱۰۰۰۹۹

صد اند از یازده قسمت کردیم خارج قسمت نه یافتیم تحت علامت ثبت کردیم

از صد نود و نه باقی ماند ساختیم تجارت با یک یافتیم و صد را غلط نمودیم از یک حرف دیگر

شمار نمودیم و ... این را نیز بر یازده قسمت گرفتیم خارج قسمت یک یافتیم این را نیز جای تیر

بر حرف علامت ثبت نوشتیم هیچ باقی نماند تا چهار رقم در سه صفر و یک فهمیدیم نه بار قسمت

نیافتیم الا چهار صفر در آنها هر یک رقم گذاشتیم و نه را بار رقم آخر که نه است شمار نمودیم

نود و نه بستند بر یازده قسمت کردیم خارج قسمت نه یافتیم زیر علامت همان حرف آخر نوشتیم

شمار نمودیم نود و یک لکه و نه شد بند بدین صورت ... بعض حسابان در چنین

جا سه صفر بس کرده صفر چهارم را نمی نویسند وقت نا فهمیدگی میکنند اگر در دانا

باشند بر او آن مخفی نماند که صفر بس را نوشته و باز قسمت یازده بر حرف نه اندر اینجا چون

امسال آن خواستیم صد هزار و هزار و چهار صد و بیست و پنج را از یکصد و بیست و پنج قسمت

نمایم نوشتیم بدین [illegible] در تحت آن یکصد و بیست و پنج را نوشتیم

[illegible] سیزده هزار قسمت کردیم خارج قسمت یک یافته علیحده ثبت کردیم

از که هیچ یافته سیزده را بر طرف نموده بجای آن هیچ را که باقی است نوشتیم بدین صورت

و آن هیچ که از ضرب یافته از خارج قسمت یک ثبت نمودی در و ضرب کردیم

هیچ بستند این را از پنجاه و نه نقصان کردیم بدین صورت باقی ماند ... بار چهل و شش

۹۱۰۰۰۹

۱۷۲۲۵

۵۲۲۵

۳۶۲۵

را بر سیزده قسمت کردیم خارج قسمت سه یافته جای که سابق ثبت شده این سه را

نیز بردیم باقی شصت ماند بدین صورت ۸۲۵ وان پنج را نیز بدین سطر اول در سه ضرب ساختیم

باز کم این را از شصت و دو نقصان کردیم بدین صورت باقی ماند ۶۷۵۰ باز شصت و هفت

را بر سیزده قسمت کردیم خارج قسمت پنج یافته این را بجای ثبت کردیم که بدین گونه نوشتیم

وان رقم شصت و هفت سیزده را برطرف نموده عوض آن باقیمانده نوشته بدین صورت مبدل گشت

پنج را در پنج که خارج قسمت یافته ضرب کردیم بیست و پنج شد بدان بیست و پنج را از رقم باقی ۲۵

بیست و پنج است جدا کردیم باقی هیچ نماند از رقم که ثبت نموده بود شمار کردیم عملی مکرر

پنج شد بر جای که بیست کلان باقی و چهار ده یا دو [illegible] از عین درست یکیک یا دو دو حرف

قسمت بگیرد و خوب وجه ضبط نماید که بسیار حسابها باین نسبت دارند در باب

دانستن که اگر جتیل تنکه کند مثلاً شخصی رسید که یک لک و چهل و سه هزار و سیصد [illegible]

جتیل اند تنکها چند خواهند بود حال انجا نها را با نوع [illegible] اگر روز [illegible] چهار در [illegible] در

نوشته از جانب یمین یعنی دست راست دو حرف قطع نموده تمام [illegible] بکنند

که آن بخش تنکه خواهد بود و دو حرف که قطع نموده اند اگر صفر باشد بدرست واگر حرف باشد دام

اعتبار نمایند بحکم آن بدین صورت آمد موازی چهار هزار و سیصد و هشتاد و شش تنکه و

چهارده جتیل [illegible] اگر خواهد که از تنکه جتیل کند باید که صور اجناس ثبت نموده از

سانح فرد

پنج ضرب نموده موصوف شمار نماید همان مقدار ظاهر برآید و این طریق در همه جاها طرایست نو که اگر

ایسال آنکه از جیتل روپیه نماید مثلاً یک لکه جیتل و شش هزار و سیصد و از ده جیتل اند

سی [illegible] جیتل ها تنکه اگر خواهیم که روپیه ها را بدانیم این طریق عمل باید کرد که دو دفعه [illegible] نوشت

اول آنکه طرزی یه در دمه اول از جیتل تنکه کردن نوشته بموجب آن از جیتل تنکه از ده من

بعد روپیه بکنند درست میشود فاما این طریق حساب جایی نمود طرح دوم باید که رقم های

جیتل را دو حرف از جانب دست راست به دستور سابق قطع نموده نصف [illegible] قیمت

نماید خارج قسمت روپیه بود و آنچه حرف از قسمت باقی ماند از این ضایف بکنند از

تنکها خواهد بود و آن دو حرف که قطع ساختند دام اند بموجب [illegible] دستور

عمل آورده ام مثال آن به این صورت: یکصد نوزده روپیه و بیست تنکه

دوازده جیتل سه بند — اگر خواهند که تحقیق کنند در دمه اول که از دامهای

مربع [illegible] بیست و چهار تنکه حساب نماید که به این مقابله خواهد

در بار [illegible] وزن اکبری که نسبت دامی معروف است مثلاً [illegible]

[illegible] که از [illegible] اکبری نماید هر حساب به طریق عمل باید [illegible] بیک را

تضعیف نموده یکصد و [illegible] که [illegible] میشود قسمت [illegible] دوم

خارج قسمت [illegible] درست [illegible] اکبری معلوم [illegible] و اگر خواهد که از [illegible] سیصد [illegible]

۱۱۹

البیرونی اینجا نماید چهارم حصه آنکه هفده من ست از آن نقصان کردیم باقی پنجاه و سه من
ست اینجا باقی ماند و بیان چند مثال اجاره یکی را بوزن هفت دام تحریر قرار داد
می آید پس سبب آنکه تا چه قدر توان یافت نوشتیم بدین صورت اجاره
نهایت برهان آن اجاره که می گفته است برهان نام دارد و آن هفت دام
که وزن کنت اول دان سکه که مطلوب است اجاره اجاره را در اول ضرب نمودیم
بیست و یک شده بر چهار که برهان است قسمت نمودیم خارج قسمت پنج و یک
چهارم حصه آمد که آن وزن دام است و از طریق دیگر مانهای از کتاب ملا قدیمی
که تحریر آن انگشت گفته موافق آن آوردیم که امثال این حسابها در حساب شمار
رویداد می شود اگر مرد دانا باشد بر انواع حساب را که بر نوع چه یابد تعداد تر و نوع دیگر
همین مثال شخص [illegible] ماهیانه دارد تا کس روز نور را چه توان داد
بدستور سابق در تربه را انگشت عمل نمودیم و برای یک [illegible] برهان است
و اجاره یکماه را سی روز که مقرر است کردیم چرا که ما وقتی برهان و اجاره یکروزه را شست
نمودند جواب درست بنا بر حکم آن بدین صورت نوشتیم اجاره اول برهان
بدستور سابق اجاره را در اول ضرب نمودیم سی از سی که برهان است
قسمت دادیم خارج قسمت یک از آن روپیه یافت اگر اجاره را قسمت نمودن که

برهان

بر بریان چیزی باقی ماند یقین از رسیم حصه بالای تجاوز می نمود و اگر برسیده همین

حساب پس مرتب بخواهد و بر باقی قسمت نموده بر بالای تجاوز دیگری باز ماندن

باقی نصف نکرده که این بانه های خواهد بود اگرچه قلیل تفاوت میشود فاما کفایت

بکار نیست بریان به حساب ترس و سال و باز به اعتبار امثال الطریق عکس القواعد

مذکوره عمل نماید و بر باز اجهاوا چهار ابریان دانسته بضرب همان وجه صورت و در

مثلا دانستن سالانه بقیمت نه روپیه می آید اگر خواهیم که بدانم و اینکه کمتر سالانه ما شد

بچند توان یافت نوشتیم بدین صورت علامت را الطریق عکس بریان بهل اجهای

در نه ضرب کردیم پنجاه و چهار گردید و بر نه که بریان است قسمت دادیم خارج قسمت

شش یافتیم پس معلوم که شش روپیه توان یافت نوع دیگر از امثال ده بان

بطلا به پانزده سری بود نتیجه در برابر آرد خواهیم که مبلغ مذکور را هشت بان طلا به

چند توان یافت نوشتیم بدین صورت بریان بهل اجهیا ده را در یک

ضرب نموده بدند بر هشت قسمت دادیم خارج قسمت یک ادا رنگ چهارم

حصه ابد پس معلوم که همان مبلغ را هشت بان طلا یک تولچه و سالشه

خواهد بود مثلا دیگر در باب در دوام مثلا نمود ... علیه است به نرخ ... روپیه

یکصد و هشت آثار چه قدر مبلغها شوند امثال اینجا بهار او ...

باین طرح حساب میکنند در تمام غله انارهای نمونه از چهار و هشت لاک رفته

قسمت نمایند و نیز در فن اسکلات خوب کاریست و در قمار بعضی کلدری میکنند طرح

نرخ فی روپیه که چهار و هشت لاک است این چهار و هشت جنس سرخ چهار روپیه نیز آ بستره

حساب نمایند که بموجب هر دو حکم هشتاد روپیه میشوند مثلاً اندکی نرسند که بموازی

سی درجه و سه گره و سه پاو کسر آمده است برای لطانه آن ادهو بر که بعرض نه گره و آسته

پای جمله حاصل باید دلو و طریق دانستن امثال انجاب های کبری است که کسر ها ایم گره نمود

چهار صد و هشتاد و سه گره و شش پاو شدند ۴۸۳ و از نه گره که عرض ادهو بر است قسمت کردیم

خارج قسمت پنجاه و سه که آن درجه ها نوشته اند و هم هفت گره پاو کم مانده از ابرای کسر نمودن

از سابر ده ضرب کردیم یکصد و هشت شدند و همان نه قسمت کردیم خارج قسمت دوازده

آن گره های خواهد بود همکلین پنجاه و سه درجه دوازده گره مصحح جمله آن ادهو بر طاهر باشد

و اگر احیاناً ابجرها باز یک جزو باقی می ماند پس بار ابرای کسر [illegible] آن او بسانبر ده

ضرب ساخته قسمت بر همان میکنند که نقاله قسمت کسری میرسند و قتیکه جمله

لیکی مصحح ادهو بر طاهر نمود مکسر از آن همان جمله عرض نمونه که کسر آمده مقابله نماید

درست میخواهد مثال آن مثلا موازی نقار و [illegible] کل نقصان کجات

سری بوته و نیم نرخ زر کرر الخرج مجرا داده اگر [illegible] که جمع اصل [illegible]

اینقدر

اینقدر نقصان نخواست یکی تولچه و دو نیم یک نخرج مجرا گرفته بدانیم اصل این
حساب سیلی هر پنج صد باید کرد هفتاد و پنج تولچه را کل سهام حاصل نمودیم هفت هزار
حاصل شد بدانیم چهار نیم هر سرخ که نقصان هستند سیری تولچه ظاهر است قسمت نماید خارج قسمت
اصل آن خواهد بود و اگر از دو نیم قسمت کردن نتوانند جمع سرخ ها را مضاعف ساختن
بر تضعیف چهار نیم که پنج است قسمت نماید به موجب هر حصه تمامت هزار و سیصد [illegible] تولچه جمع
اصل آن خواهد بود و طریق سیوم آنست که هفتاد و پنج تولچه را از چهار نیم قسمت کردیم خارج قسمت
سی یافتیم در نود و شش که سرخهای تولچه ای ضرب کردیم دو هزار و هشتصد و هشتاد شد بدانکه آن
تولچه خالص خواهد بود و بعض حساب سیر را می رسند از این تنها قواعد باید کرد مسئله دیگر گندم
[illegible] از میده خالص بر آمد همین حساب در نقصان مخرج مجرا گرفته [illegible] خمس اصل آن
قدر خواهد بود اگر خواهیم که بدانیم عمل نمودیم این قدر را [illegible] نمودیم چهار صد شد بدانکه ده
که سیری نقصان ظاهر کرده قسمت کردیم خارج قسمت چهل باقی [illegible] معلوم که اصل
جمع کل چهل من غله خواهد بود [illegible] دانستن مخلوط مسئله پنجاه من غله است [illegible]
[illegible] سیر [illegible] نخود [illegible] تفصیل [illegible] اگر خواهیم
بدانیم که در مجموع پنجاه من چند چند جنس تفصیل وار خواهد بود دانستن آن بر وجه [illegible]
طریق [illegible] که هر مرتبه میزان هر جنس را از مجموع غله که پنجاه من است ضرب نموده [illegible]
جنس که تفصیل وار است قسمت نماید خارج قسمت همان غله بر آید طریق ثانی [illegible]

را انتظار متعارف اند پنجاه قسم از آحاد هزارها مجموعه حاصل شد و از جمله آحاد که میزان

کل تفریق است قسمت کردیم خارج قسمت پنجاه که آن آحاد است یا نصف بس معلوم

گردد سری آحاد یکی در آحاد اند پس سرقه آحاد که چهل اند به ضرب آن پانزده می شود آحاد اند و

کنیم که پانزده کل آحاد است به ضرب آن پانزده می شود آحاد زنجیر که مقدار دو آحاد

پانزده می باید بدین صورت نوع دیگر مثال که بسیار

پس با اشکال است مثلاً از همان پنجاه نیم آحاد برآورده از پنجاه یک آحاد

و یک آحاد را بالا کنیم و باز آحاد زنجیر تفریق کرده خواستیم که در پنجاه علی یک

جنس چه قدر خواهد بود حساب بر طریق عمل نمایند پنجاه برآورده

باشیم که نیم آحاد است قسمت کردیم خارج قسمت پنج آمد پس که و پنج

اند یکگاه سری یکی و آحاد که کل ظاهر به موجب آن در تفصیل و جنس ضرب

نمود بدین صورت والد کل پنجاه مقابله نوع دیگر

بعضی در جنس حساب بسیار بیشتر می شوند و نظر وزن می کنند در باب

معرفت آن و با میزان است وزن کل تعداد داز

که یک برابر قیمت نماید خارج قسمت دانه خواهد بود علم

را برآورده تعداد تفصیل کنیم ده دانه و یکی

و نخود دانه در عمل کنیم چه قدر خواهد بود که

ثانی

بابی عمل آورده‌ایم از جهت که دانه‌های کل تفصیل وار است بر صد درم قسمت کردیم

خارج قسمت ... باقی ماند در نیم تنی معلوم است هرگاه که سر دانه معلوم شد

بدستور اول حساب کردیم بدین صورت

نوع دیگر مثلاً

یک کوزه گلاب است به پیمانه پنج آثار و کوزه دیگر ارکچه است به پیمانه هفت آثار

و کوزه سیم عرق بهار است به پیمانه چهار آثار هر سه کوزه را مخلوط کردیم تا در یک کوزه

چند چند جنس آثار مخلوط و داشتن اجمال است میزان کل پیمانه که شانزده آثار است

این را مرتبه اول بر وزن کوزه گلاب پنج آثار است چنانکه مجموع قسمت کردیم

قسمت پنج آمد پس معلوم گردید که گلاب هر پنج چنانکه اند و مرتبه دوم نیز

همین میزان کل وزن که شانزده آثار پیمانه ارکچه که هفت آثار است بدستور سابق

قسمت کردیم خارج قسمت هفت چنانکه ارکچه یافتیم همین طور کوزه عرق بهار که پیمانه

چهار آثار است بر شانزده آثار قسمت کردیم قسمت یا اول آثار عرق بهار

نیز از کوزه گلاب که پیمانه پنج آثار ... مجموع وزن هر یک جنس را معلوم کردیم

همین طریق در کوزه‌ها حساب مجموع ... و اول پنج چنانکه گلاب ... آثار

معلوم کرد در پنج که پیمانه اوست ضرب کردیم ... و پنج ... آثار

و چنانکه وزن گلاب در پیمان کوزه ... که هر آثار هفت چنانکه است

از اینجا بر همان ستمانه فلک که پنج است ضرب کردیم سی و پنج جار الی

دو لار و سه حبه ملک بای فرزن از گنجه تبریز ظاهر یافت همان قسمت بر عراق بهار که

فی لار چهار حبه کا معلوم کرده از اینجا بر همان پنج که ستمانه فلک است ضرب نمودیم

یک لار زیاد و تا ایلار لیس بار فرح نمودن حساب تفریق و لار بر حیث بس مشکل ابد

۱۶

[illegible]	لون از گنجه	فلاب گنجه
[illegible]	[illegible]	[illegible]

توجیه دیگر مثلا در یک کار سه تعلوفه سی روپیه توکل نفر را ماهانه سیزده روپیه

و دیگر را نه روپیه و سوم را در ماهه هشت روپیه فی نفر یکصد و بیست و پنج حساب

از کار یافته اگر خواستیم که هر یک را قسمت نمائیم بدین وجه عمل آوردیم یکصد و بیست و پنج را

علیحده از کار برآورده که علوفه هر کس قسمت کنیم خارج قسمت سه عدد

یافته بعد از آن ستمانه هر یک از روپیه ضرب نموده نوشتیم ... در بابه ...

هند است حصه آن حبک و پنج و نیم روپیه آمد و دیگری که نه روپیه در ماهه ...

سی و نیم روپیه آمد و دیگری هشت روپیه می یافت حصه آن ... روپیه آمد

در بابه ... | در بابه ... | در بابه ...

[illegible]

١٢

نوع اول از آنکه طلب تحصیل با یک مبلغ از نقد با ماهیانه دارد بیست و دو طلبی مختلف

بعضی از آنکه کسی از آنها تنخواه مبلغ است بر آن سه ماه گذشت و شخصی بهفت روزه مبلغ هفتصد و شصت

بر آن دو ماه گذشت و دیگری سه روزه در ماهی یافت بر آن یکماه گذشت مبلغ روزه

و بار داد از آنکه ابتدا علی الحساب از آنکه بر آمده العمل تنخواه آنچه دو بهر طلب اگر

تحصیل آید قسمت کنیم و دانستن مبالغ از تنخواه ها است بدو جهت طلب هر کس را

توفیق دارد بمجموع حساب که در علم حساب و یک روزه طلب هر سه کس کرده روزه علی الحساب

نقد طلب هر سه کس قسمت مجموع حاصل قسمت داده اند معلوم گردد سر روزه را دادن اگر

سری روزه معلوم در طلب تفصیل داد هر شخصی به سابقه لطف حساب از آن مجموع جهار و نیم

بر آورده در آن تفصیل ضرب مجموع حاصل ضرب حصه هر یک بدین طریق صورت آید

نوع در ماهه ٣ و لقب طلب ١٢ صد بدی ٢ روزه ١٢ ٢	نوع در ماهه ٩ و لقب طلب ١٢	نوع در ماهه ٣ و لقب طلب ٦ بدی ٣ روزه و اما ٢

بعضی حساب قرضخواهان که علی مبالغ الذی بر سند از آنها همین نوع عمل نمایند

مبالغ نوع بیک قرضخواهان از یکی آید اما مبلغ خود و قرار گرفتن ماهیانه علیحده

هر یک دارند و یکجزوی از قرضدار الجذر بوعلا انجاب هر کس باقیه پنجه وقفه قسمتی بلند کرد

همان طریق تجمل مینویسی باید که حساب یک را به جدا جدا اندوخته با کل مینیزانی از آن

حساب یک داده ثبت کنند و انچه از قرضدار علا انجاب بر آید بر تجهیز حساب یک

که ثبت شده است قسمتی نماید خارج قسمتی که برده شود خواهد آمد بعد از آن بدستور سابق

ذکر کرده شده عمل کرده آید در باب حساب طلا هر چند انواع متصور است مثلاً یکنیم لوتجه

که عیار ان ده و دو لوتجه دیگر است عیار او نه و سه لوتجه دیگر است عیار او هشت

پنجم اگر خواهیم که عیارهای بعد از گداختن بلکی ریزه ریزه است بدانیم بر نوع عمل آورده ایم

اول اوزان هریک ریزه را در عیار رس ضرب کردیم باین طریق یکنیم را با ده ضرب کردیم

پانزده و دو را در نه ضرب کردیم هژده و سه را در هشت ضرب کردیم بیست و

پنج هم آمد همه حاصل ضربها را جمع نمودیم پنجاه و هشت هم آمد این را بر کل اوزان

ریزه که شش هم لوتجه است قسمت دادیم خارج قسمت شد نهم که عیار بعد از

گداز عیار آید و اگر احیاناً عیار کسی بر طرح محو کنیم بگوییم که گفته ام ...

متصور باشد انحطام تفاوت از روی عمل حساب باز تا نیت خواهد گردد و اگر از

کل وزن ریزه ها نقصان حق الله بر داشته خواهند که عیار مجموعه را بعد از ... خشتی

نقصان حق الله بر داشتم باید که بر حاصل کسر لوتجه ان پنجاه و هشتم را

قسمت دادیم

قیمتی کرده‌ایم خارج قسمتی باوکم ده شده‌اند اگر عیار کسی از روی محک بسیار کم بگوید
باید که تفاوت آنرا از گداز کنند و باید گرفت که اسم حق الناز زرده طلا سالم
در وجه است و دانستن قواعد وزن بدانکه هشت برنج را یک رتی گویند
و هشت رتی را ماشه و دوازده ماشه را یک توله گویند و شانزده حصه را
عیار گویند و در طلا بان می‌نویسند و در نقره بسوه و کم توله را اگر [illegible]
و مثقال توله را یک [illegible] پنجاه چهل [illegible] نیز خوانند همین حساب بالوار که در بلده
لکنهو و از [illegible] دانستن مسائل عیار [illegible] فرض کردیم که از ریزه زر غیر معلوم است
مگر آن بگیریم که وزن ده توله دارد عیار او معلوم نیست اگر خواهند که عیار آن
ریزه را که غیر معلوم است فرض کرده‌اند بدین طریق عمل نموده‌ایم پس نیم [illegible] را که
وزن کل است در [illegible] که عیار بعد از گداز آمد ضرب کردیم پنجاه و هشت نیم علیحده
ثبت کردیم بعد از آن [illegible] را در ده ضرب کردیم پانزده و سه را در هشت و نیم
و پنج نیم این [illegible] حاصلات را جمع نمودیم چهل نیم از پنجاه و هشت نیم منها کردیم
هژده ماند و وزن ده توله عیار آن غیر معلوم است قسمت کردیم خارج قسمت نه ماند
پس عیار آن ریزه که غیر معلوم بود نه ظاهر شد [illegible] دانستن وزن آن ریزه
غیر معلوم [illegible] اگر [illegible] دستور این را در کتاب [illegible] فامادر [illegible]

لکن می‌باید و شمرد در حساب اشکالات چهار بیست نمی‌شد میان ان و شمردن ان را پسته

اگر از او قرار اس هم استیفا و الواران خوانده بگیر و در باب واقسی این حکایت

بدانکه هشت تسوانی یک تسو گویند و هشت تسوه را یک بیکه اگر حساب

ضرب نماید همه بیکه شود اگر تسوه با بیکه ضرب نماید تسوه شود اگر تسوه با تسوه ضرب

نماید تسوانی شود اگر تسوانی با تسوانی ضرب نماید یکمرتبه دیگر از ان کم خواهد بود اگر

در حساب تا بغایت ششم تسوانی آید بر این تا بهکذارند از رده نوبازی کنیم یکی باز تسو

یک تسوه را تسو نوشتند طریق ادات در میان هر حصه نسبت مربعه حاصل کسب

طول است بحله و پنج و عرض شش و هشت اگر خواهیم که مساحت اورا معلوم کنیم طریق

انکه یک بیکه و هر ده تسوه علحده و دو بیکه پانزده تسوه برین صورت نوشتیم

یک در دو که بیکه اند ضرب کردیم همان دو بیکه شد بار و پانزده که تسوه

اند در یک بیکه ضرب کردیم پانزده شد بعد هر ده را در دو بیکه ضرب کردیم بیست بیکه

و پانزده تسوه شد بار هرده را در پانزده ضرب ساختیم دو صد و هفتاد

تسوانی شد از ان حصه هشتم یعنی چهارده تسوه شد بعد ازین جمع را

جمع نمودیم پنج بیکه و پنج تسوه شد و اگر تسوانی بکنیم هر جایی که بود

مساحت الشطر با تمام منتهای طریق تا ذات الست بجای بحر او در بیکه بود

حرر ادم

۱۰۴
۱۰۵

ضرب کردیم یکصد و ده شد بعد همان پنجاه و پنج را در دو لسوه که از جهت کم بعد ضرب
کردیم یکصد و ده لسوه حاصل شد از یکصد و ده لسوه نقصان کردیم یکصد و چهار هم
لسوه باقی ماند لیکن یکلین پنجیک و پنجسوه شد بعد مستحصل در یک معمل یا نزدیک خواهد
بود از هم کسر بی تکلف خواهد دریافت و این جا تکلف که کار می آید در تمام جهت کسر مثلث
باید که طول آن را به مجموع نصف عرض آن کسر ضرب نماید همان جا حاصل آن یک دو ذرع است
خواهد بود چه احتیاج است که عرض جدا بگیرد و پای نوع در میلادوت نقل شده است
نقل آن اگر به تطویل بحث است اگر یک محیط دوست آید هر چه محور را در گرد آ
و الهه هند آلو در میان خصوص است بروز او لا دستور که در آنست قطر محیط اند در
در کتاب میلادوت نقل شده است نیست مذکور است که محیط آن بیست و دو هزا
و هفت خواهد بود اگر قطر هفت داشته باشی محیط بیست و دو خواهد بود اگر شخصی
مقدار محیط را بیان نماید باید که آن را در هفت ضرب نموده بر بیست و دو قسمت دهد
اگر قطر را اظهار سازد در بیست و دو ضرب نموده بر هفت قسمت کند و خارج قسمت را
همان خواهد بود مثلا شخصی محیط چهل و چهار ظاهر کرد اگر خواهیم که قطر او را معلوم کنیم
دستور درج ذکر شده بعمل آن چهل و چهار را در هفت ضرب کرده سیصد و هشت
شد بر بیست و دو قسمت دادیم خارج قسمت چهارده یافتیم لهذا قطر آن چهارده معلوم

گردد و اگر خواهند که دایره را مساحت کنند محیط را در قطر ضرب ساخته ربع حاصل قسمتی و یک قسمت مساحت

همان بود و خطا هابقویم بکی که در مازندران چاه را مساحت بود و عمل نمایند نیم هشت مثلا اگر همان بود در

محیط پنجاه است نصفی از آن نقصان کردیم بیست و پنج ماند از آن ربع حصه حاصل یازده و

ابرو و دو عرض ده اند نوشته به دستور سابق ضرب کردیم جمله هشت نسوه شد و در کتاب

لیلاوتی اگرچه مساحت کشت چند وجه و شکل مربع و مثلث و هر زمانه را بدل نموده اند

و این عمل را تبدیل نقل کرده از شوق بیان آن با اکبر و رضا بخوف کلام و علی الخصوص

بعضی جاهلان که این کتاب تمام حساب لیلاوتی مید است تمند موقوف کردیم و در

نسبت چاه طریق اول آنکه اگر از قطر محیط یابند محیط از قطر یابند معلوم کنند بس دستور

که در حساب لیلاوتی گفته شده بموجب آن ظاهر کنند طریق سابق در مساحت نسبت قطر

محیط را با خصوص نوع چهارم حصه بگیرد بعد از آن در عمیق ضرب کنند که مساحت چاه همان

تواند بود و راجح است از قطر محیط نصفی گرفته عمل ضرب نمایند که مساحت این

طرز هر یک در موافق یک صدری آید مثلا چاهی است قطر سه گز عمق بیست و نسوه

بطریق دستور سابق محیط آن یازده گز یازده درعه پاره نیم درعه ضرب

کردیم بیست و هشت نیم درعه از آن چهارم حصه حاصل ضرب سه نیم درعه و دوم

نسوه مساحت چاه مذکور شد و اگر خواهند که اجره گل سنگ انهار را که سر دیگر

تمت دو جمله الکلام

بیست و دو جبیل سوایه بر سوایه و دستور مقرر است معلوم کنند از بیست و دو جبیل جمل و هشت درجه

دو دو هیچ لسوه جات نیمعیم که آن بیست و یک سکه باو کم نه جبیل ابدان شکلها را در عمیق

پنج لسنب نجم هه سوایه مو سوایه ضرب نمعه هریک احد در را آنجا کردیم یک سکه در بیست شد

درخسان یکسر بار ضه بدانکه شانزده گره را درعه گویند و شانزده بجر را گره گویند و شانزده

بجرین را بجر گویند اگر درعه با درعه ضرب نمایند درعه گویند و اگر گره با گره ضرب نماید بجر شود

اگر گره با بجر ضرب نماید بجرین شوند و اگر بجر با بجر ضرب شود شوند اگر گره با شو ضرب نماید بس

شو شود اگر گره با بجر با بجرین هرچه با درعه ضرب نماید همان شود اگر بکنیم و بینیم ضرب شوی

در سنگ تفرع نمعه نوشته در نکسر جز و سنگ در کار می باشد اینجا چند آن در کار نیست

طول	عرض
درعه	درعه
بجر	گره

حساب سنگ بیست لسوه را یک درعه گویند و بیست لسوالی را یک لسوه

و بیست خام را یک لسوالی و بیست خامی را یک خام گویند اگر درعه با درعه ضرب

شود همه درعه ها شوند اگر لسوه با لسوه ضرب نماید لسوالی شوند اگر لسوه با لسوالی

ضرب نماید خام شوند اگر لسوالی با لسوالی ضرب نماید خامی شوند اگر خام با لسوه

ضرب نماید نیز حاصل شود اگر خام با طسوات ضرب نمایند تسو شوند آنچه با دو حبه ضرب نماید
همان شود باید که اول اوزان از طرف و از حرف ضرب مجموعه تخت تکسیر نویسی بعد از آن بالابر
لقاح دیگر ضرب مجموعه سور را بالا نهند وقتی که سور را از روی حساب و از نسبت آید
و خواهد که وزن او را تحقیق کند آنچه دیده و شنیده و دستور وزن است اگر
سنگ یک غ باشد فی درعه یک جو بار لقاح ضرب شده باشد سی من و اگر سنگ سر من باشد
فی درعه یک سیر پنجاه من اگر بسنگ سیاه باشد فی درعه شصت من باشد همانا که حساب نماید

حاصل عرض
درعه ۱۱ درعه
۱۰ الی ۳ . ۶
طول از لقاح
درعه
۱۸ ۲
طسوات
عمق
۶
۹ طسوات

درعه ۱۲ اگر از یک ضرب شده باشد حساب مجموعه نویسد حاصل چوب هشت و چهار طسوج
یک درعه گویند و هشت و چهار طسوات را یک طسوج و هشت چهار خام را یک
طسوات و هشت چهار خامن را یک خام گویند اگر درعه با درعه ضرب شود
همه درعها شوند اگر طسوج با طسوات ضرب نمایند خام شوند و اگر طسوج با طسوج ضرب
نماید طسوات شوند اگر طسوات با طسوات ضرب نماید خامن شوند اگر از این
کم زیاده باشد وجهی که در سنگ مذکور عمل نماید که اینجا مطابق آن مرتبه وار

بالای

هر یک جواهر اند و در حساب فرانسیس‌خانه نیز عمل در عه جاریست اگر خواهند
وزن چوب سیسون وغیره که بموجب دیل نوشته معلوم کنند انچه از مخصوص خوردی
طول انها وزن کنانیدن حساب ارزانی در عه مکسر کرده در نقشه نوشته هر جا که خواهند
وزن آن چوب بالیی او وسیله میزان بدانند همین عمل را کار فرمایند متحقق است
اگر اندک تفاوت کند چندان باک هم نیست نه چوب زرگیست

وزن اشرفی در عه که از ارتفاع و مکسر ضرب بر آمده
چوب طول عرض در عه ۸ طسو
چوب سیر در بال
چوب سیسم
۸ طسو ۱۷ ۵ ۲۱

بومی کیسون چوب کوله جمله چوب الیست که آن مکسر در عه و عرض بدور
آن کوله یک در عه ... بدین وجه لیست که از ان عرض بدور چهارم حصه بگیرد که حاصل
... عرض وارتفاع ... عرض مینویسند و جایی که عرض وارتفاع ...
باشد باید که از ... سوم حصه ... بگیرد و اگر ...
... احتیاط لیست که عرض ... طول عرض در عه بدور
مکسر ... در باب ... خوانند ... که در ... نیست

مثال قطر او شش درعه است شش را در شش ضرب نمودیم سی و شش شد سی و شش را

ششم حصه حاصل ضرب است نقصان کردیم سی درعه باقی ماند یکصد پارچه خواهد بود

بدور سی درعه خواهد بود بعضی ... بعمل کنند

مثال زمین تحت گنبد است سی درعه و گلوی بالا دو درعه و ارتفاع

آن سه درعه اگر خواهیم که بدانیم پارچه چند شود مساحت کنند چند درعه مکسر

شده باشد طریق آن است دور و گلو را جمع نموده نصف آن کرده با ارتفاع ضرب

نمایند همان قدر مکسر پارچه خرج شده بطول ... ارتفاع

مثال اگر شخصی با طول و عرض ... چهار بیگه اراضی ... یک قطعه از الجمله

یک شخص بر سر همان گشت رسیده بطول سی و دو و بعرض بیست و پنج ... خواهد

علیحده نموده و بر یک ... برای نصف حصه خود ... چگونه دو بیگه باقیماند طریق آن است

در یک گشت مذکور بیون ... دو قطعه یک قطعه بطول ...

بعرض یازده که یکتیم بیگه اراضی باشد و قطعه دوم بطول هشت و بعرض بیست و پنج ...

باشد چون اراضی ... قطعه ... بیگه بوده ظاهر باشد ... دیگر

با طول و عرض ... که یک بیگه اراضی باشد ... گشته ...

حکم فرمود که به تفاوت یک تسوه هندسه بچاره در حساب اسکله محتبر باید باید

حروف تمام این حساب ها بر نهج بماند که بجانب طول بیست و یک نهاد قطار از انجا

تا انتهای درست منتخب ها همین قسم بجانب عرض درست نمود تمکین چهار صد و چهل و یک نهال

در یک بیکه نهاده بود بعد گز یک بیگر نگر که بار لقاح یک طسوج طار بمانند اگر خواهم که برانجم

خند بهای طرلی نیست که در طول یک دو رخه و عرض از لقاح یک طسوج بیست و چهار و دو در

یک درجه طول و یک درجه عرض با انصر بیقار و بس بار لقاح یک طسوج باشد و در طول و عرض واز لقاح

یکد [illegible] هزار و سیصد بیست چهار رساله جلیار

در باب دستور بحلاها منصبداران سه رتبه دارد اول دوم سوم اول از اسد

دات و سوار [illegible] برابر باشد چهارم [illegible] از ذات سوار [illegible] یکم است که از [illegible] بود

از بیست هزاری تا هفت هزاری یک هزار و سیصد و بیست و پنج هزار ترکه ها داده شده بود ولی تفاوت رتبه از اول دوم تا سوم مقرر بود موافق

هفت هزاری رتبه اول تا ده هزار ترکه دام معمول می باشد و تفاوت رتبه از اول تا به دوم و از دوم تا سوم پنجاه هزار دام کم

از پنجهزاری تا هزاری الف بیست هزار از اول تا به دوم تا سوم سه لک دام کم

هزاری از اول تا به دوم و از دوم تا سوم یک لکه دام

از سیصدی تا پانصدی یک لکه پنجاه هزار دام حساب کمتر مرتبه اوسط موافق اند لیکن هزاری رتبه اعلی پنجاه هزار دام مزید کند و برابر رتبه اوسط پنجاه هزار دام کم

از چهارصدی تا پانصدی یک لکه دام تزویر و هزاری رتبه اعلی لک هزار دام بفزاید و برابر رتبه متوسط هزار دام بفزاید و برابر اعلی هزار کم

از چهارصدی تا یکصدی بر بیست تسعه هزار دام مقرر کمتر رتبه اول تا برابر رتبه متوسط هزار دام کم و برابر رتبه اول هزار دیگر مزید کند که رتبه اوسط و چهار هزار دام [illegible] بیست رتبه اول ده هزار دام

[illegible]

[illegible]

ماهیان
[illegible] دام تنخواه سالیانه [illegible]

دستور دیگر

[illegible] بهره وارث	از ابتدا [illegible] تنخواه [illegible]

دوازده ماهه	یازده ماهه	ده ماهه	نه ماهه	هشت ماهه	هفت ماهه	شش ماهه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

پنجماهه	چهار ماهه	سه ماهه	دو ماهه	یکماهه	چهار ماهه	سه ماهه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

در بیان دانستن حسابهای چاکری که چند انواع است مثلا شخصی را سرکار [illegible]
و [illegible] هزار دام به [illegible] منصب از سرکار معلی تنخواه بود و در یکسال مبلغ هفت هزار
و [illegible] صد روپیه حاصلات آید پس چند ماهه نسبت از مال این چاکری [illegible] باید
کرد اول از جمله [illegible] تنخواه گشته اند نجابت دوازده ماهه مبلغ دوازده هزار [illegible]
کردیم از روی همین حساب یکهزار روپیه در ماهه وسی و [illegible] روپیه و [illegible] ده دام و بالا
کسری بوده آید بعد از آن یکهزار که در ماهه قبل از [illegible] تنخواه گشته اند مبلغ حاصل [illegible]
که هفت هزار [illegible] صد است قسمت مجموع حاصل قسمت هفت که آن ماه است [illegible] صد کم با
بر بوده همان که سی [illegible] روپیه [illegible] ده دام با و بالا کسری مذکور قسمت کردیم خارج
قسمت [illegible] ماهه که آن بوده اند [illegible] هفت ماه و پس [illegible] نسبت طریق ثانی

[illegible]

سری لکهه دلم ... صد و بیست روپیه و پنج آنه یا و بالا در ماهیه از روی حساب مقرر شد

ماهیانه تنخواه سری لکهه دلم در ماهیه ... را اعتبار نموده با تنخواه در ماهیه را برآرند

من بعد عمال بموجب دفعه اول نمایند و اگر خواهند که در ماهیه چند روپیه ... عمل مبلغ حاصل

برآرد روپیه که ماه یک سال این قسمت نماید مطابق آن در ماهیه شش صد روپیه اگر یومیه را خواهند

برسد که یوم یکماه این قسمت دهد خارج قسمت بیست روپیه یومیه مقرر ...

تنخواه ... حاصل صد

[illegible]

و علی هذا القیاس مثلاً شخصی برسد که بمان چهار لک هشتاد هزار دام ... که ... مقدار

از قرار ... و ... دام بموجب ذیل از کار معامله تنخواه گشته و در یک سال ...

چهار هزار روپیه حاصل ... مقدار را از آنکه ... از قرار ... لک و پنجاه هزار دام

و دیگری از قرار ... لک و سی هزار دام از حضور شده ... بجهت قسمت باید کرد اول

تنخواه مشترکان همان مثال طریق که قسمت تنخواه کرده ایم باید کرد مقدار اول

از قرار ... است ... سی هزار ... صد پنجاه روپیه بحساب ... تمام نموده

طلب ... صد چهار روپیه و ... کسری ... طلب مقدار دوم

که از قرار ... است سه هزار و سه صد پنجاه و چهار روپیه ... کسری ... آمده

من بعد طلب ... مقدار را از اجمع کرده ... پنجاه و ... روپیه ... دام آمده

سهم ...
حاصل ... دام
... سالانه ...
۵۶ دام

سهم ...
... روپیه
... سالانه ...
۵۰۶ دام

مبلغ حاصل‌الحاصل را بر مجموعهٔ میزان حساب هر حصه دفعهٔ قسمت نماید خارج قسمت سر رو هر خواهد آمد

فاما بر سر رو هر نشستن کسر بسیار مینماید برای ماندن کسر قلیل طرز دیگر انکه هر

اول مبلغها از قرار پنجماهه دو هزار و ششصد و چهار دام و سه بیست بعد از انکه همه از روی حساب ۲۶۰۴

مطابق تشخیص نسبت در حاصل‌الحاصل که چهار هزار است ضرب نماید جمع بر مجموعهٔ حساب ۴۰۰۰

هر حصه وقع مبلغ بی تشخیص نسبت قسمت نماید از عمل ضرب و قسمت مبلغ یکهزار و چهارصد و چهل و هشت رو هر ۱۴۴۸

ده دام حصهٔ مقصد را که از قرار پنجماهه است آمده و مرتبهٔ دوم نیز همان نمط از عمل ضرب و قسمت ۱۰ ۵ ۲

مبلغها حصهٔ مقصد از دوم که بقرار هفت ماهه است دو هزار و سیصد و پنجاه یک دام ۲۲۵۱ ۳ دام

و میزان این هر حصه را که الحال قسمت کرده‌ایم بر حاصل مقابلهٔ کرده خواهد که هر یک مقصد رسیده

نشست هرگاه که مبلغها قسمت حصهٔ وار نمط ظاهر یافته باید که در حساب و دفع اداب بر کوز

کردن بموجب ان عمل از حاصل‌الحاصل کل که هر یک از روی قسمت حاصل‌الحاصل علحده یافته

از ان حساب کرده دید که انقدر در ماهه آمد

تحوالحصول بر و مقصد از حساب التمام

[illegible]

حاصل‌الحاصل

از قرار هفت ماهه	از قرار پنجماهه
[illegible]	[illegible]

یار کرم

باب سیوم در جایهای ستارگان آسمان و منگال مینمایند و تحقیق بر باد و است و با جهانیده

نکات است چنانچه بعضی هندوستان در دور جهان درک مقدار نزد و رواستی در میان مردم ارزند

و نیز برای ازمودن شعور در اهل هند بعضی در مو که می پرسند این مثال جایهای ستاره که در روی

نوامو خشن تحصص در کار است بیان می نمایم برای آنکه بس بعضی یاران که در گروه بیجا است

بجا جست در میان این جایها جای نا کرده باشد زمانه نگرود خرا در جا که بحکم حس

وضع داشته باشند ایرا تا وه دوازده جای نماید که در مجالس می نشیند و در گفتار

بیرون کنند که اینها جای مختصر با طول کلام ظاهر میکنند از زبان شعور جمهور از عجائب

یا کی اگرچه مثال این جایها که مثل قوم یک بس این منحو است بیان نماید فاما

بر مسئله بزرگان چند وجه را ظاهر کردیم مسئله نسبتی نمونه خود را در مثلا خیل

جانوران در جا نشسته بعضه او نیش یک گروه در سر جای دیگری گفت اگر از میان

شمانک جانور و در قافله با بیا بدار یا فی مانند های شما مرض عفت کنم او جواب داد که

که چه جوتنس باک اگر از میان شما یکی جانور با بنجا نشیناید برای منشوم کس باید

که چه قدر جانوران هر خیل بعضه ها بعضی و هیچ بعو نوع دیگر مثلا شخص پرسید

که یک خیل جانوران پرید آمده بر سر شاخ علیحده علیحده نشستند یک جانور را

جای نماند ایستاده شد ما جانوران با یکدیگر مصلحت ساخته دو دو بر زیر های

بیلمکلیک ایچون نشستند یکت هیچ باقیماند یا بار دور نیست که چند سیاح و
چند جانور بعضی سه سیاح و چهار جانور بو علی کر مثلا شخصی بیلکیس ایکی زار اوزر
بیک باغ که چهار دروازه دارد فرستاد و بو قت در آمدن شدن لیس بیرا عجم
شدن دربانان هر یک دروازه قول کرده که انچه بیمون خواستم اولوب هر یک دربان
برزی دروازه نصفی خواهم دلو لیس بلکی که ازین تو سیماپان برای خوراک ان نصفی یک بیمون
و الیس خواهم گرفت علی هذا القیاس بر سر چهار دروازه ها تو تعهد خوردن انجا
اولوب عملی جه بیمون در دست او باقیماندلیس جمله چند در بعضی بیمون
از باغ اوتو نصفی یک را بر دروازه ها میدلو و بیمون یک بلا و الیس میگرفت
نوعدیکر حساب سی اتفاقات زبان ها فهمیده عمل نماید مثلا یک عدد و جای در تخته
خورد ابراز خفتن از اضطراب حواله ها خطاطان نموده عمل ازان باکتیا طا
که جوان لیو از جا بگذرستی خود تخته طیار نمود و دیگری را هم لیو از صنعتی خود یک تخته
شمار کنوان رهگذری یک پهلوی الجوره ها خطاطان دلو لیس بهر یک جبر
برانکه در چنین جای از گفتن بعدی خلل دماغ شده ببوی حصه عملها بیل قرار میداد
که اقبال اتحاد بهار اکه گونا گون در عالم اند فهمیده عملنماید در حساب
به تخته گفته بمکن جای خط خفه اند نصفی ازان الجوره بر یک بیرد نوع دیگر

بعض

بعضی جدولها که اتفاق افتد فاما بصورت نوشتن و عمل کردن باجمال آسان
شود چنانکه بنوشتن تعلق دارد و در باب متفرقه مثال این را نوشته ایم از آن
یاد گیرند و آنکه بعمل تعلق دارد نسبت مثلا یک شماری کسرها در هر رقم آن
و پاره نبوده باشد در پنج رقم چند پاره بوده است مثال این چنان است که هیچ رقم را میان
تدبیر آن یک کم ضرب نموده بعده یک را افزوده بگویند و آن در یک رقم بس پاره مثال
نماید و خواهد که در سه رقم چند بوده اند این رقم ها را که از آن یک کم است در دو ضرب
از پنجش شد دیگر از دستور اول افزودیم هفت شد پس در سه رقم هفت پاره
نبوده و در حساب سابق که پنج رقم گفته شد شش پاره سد شد و اگر امثال مثلا
پنج خانه متواتر اند یا که آن چند خواهد بود و نیز نسبت از اینکه تا آن نتیجه بسته
مینجهای چو ... برای افکار چند باید اینها را نیز بدستور سابق شمار که در دفع اول
کرده ایم بموافق آن شش باشد و ترتیب یکم پنج بواسی مینجهای چهار که اظهار از شش است
شده اند نوع دیگر مثلا آنکه چهار باره که در یک بست چهار از چهار بار باخته و نیز پنجی
بیرد دستگیر هر چهار مرتبه یکروهه و چهار را نه قرار کرده چند خود بجا او نبود از لیت
بیرد دستگیر هر چهار مرتبه بوصف کردیده ... کشته تمام جمع هر چه از خانه آورده بود
کم نشسته جا دست بخانه رفت اگر خواهیم که جمع اصل او را معلوم کنیم طریق آن چنین است

یکرده و چهار انه باقی شیرینی را ده پانزده که در میدور دیوده مثلو ببند نمودیم یکرده

و چهار انه باز این را تصفی کردیم پانزده باقی ماند باز یکرده و چهار انه برو زیادت کردیم

ده رده و سه انه این را تصفی کردیم یکرده یکنیم انه باقی ماند این را انیز به چهار رم است

یکرده و چهار انه افزودیم ده رده و نیم انه گشت تضعیف کردیم یکرده و سه انه و نیم

باقی ماند نیش معلوم شد جمع اصل بود قمار باز یکرده و ناوکم سه انه نحو حسابت نیست

طرح حساب بسیار است این مختصر آوردیم هر که به تیزی طالب شمار یکرده نیک اند

و تنکه یکدیگر دور کند همه را جمع اصل و معلوم سازد باب چهارم

اگر چه علم سیاق در باب بیکران است اما برای طفل نوآموز قلیل از قلیل بر جمع ظاهر کرده

ایم که تا برفتن تحریر بر دل نقش پذیرد اگر خواهد که از هر زمانه معلوم کند باید که از

سیاق متقدمین زمانه بشنود که مشروحا نوع نوع نگاشته اند از آن یادگیرد اگر چه

عادیم آن بود که از آن بدایت و غیره همه را بیان نماید لیکن در هر زمانه از آن سیر بعضی

جا اختلاف عمل دیده تخصص خلاف کلام و سماء لفظ آن در کار نمی آید ما

آن دست را کوتاه داشته مطابق رایج از آن تیر بسیار کرده بسته صورت واقع هم

با قیاس شهر قمری و هلالی نیز می گویند.

محرم صفر ربیع الاول ربیع الثانی جمادی الاول جمادی الثانی رجب شعبان

ماه شمسی بعضی ماه پارسی میگویند

ب	ب	ن	ب	ب	ب
شهریور	امرداد	تیر	خورداد	اردیبهشت	فروردین
ن	ن	ب	ب	ن	ن
اسفندار	بهمن	دی	اذر	ابان	مهر

ز فروردی جو بگذشتے مه اردیبهشت اید :: ز مه خورداد و تیر ایکه امرداد وت

هامن شاید :: پس از شهریور مهر ابان اذر دی دان :: که بهمن جز اسفندار

فهرمن بعزاید **بیت** لاو لالب لاو الاس مه است :: لل کہتو کط مل

۳۱ ۳۱ ۳۱ ۳۱ ۳۱ ۳۲ ۳۰ ۳۰ ۲۹ ۲۹

هلور کوته آن :: فروردی اور اردی امرداد اور تیر :: شهریور کے پانچ هین

یکتیس کا بیر :: اور جهان تیس کے کہو جو ہر گنت چار :: بهمن ابان مهر ہے

اسفندار بچار :: ایک ادہک خورداد ہے اذر دی او تیس ل :: کہا دوادس

مالس سکے برباہی عکلس :: فروردین ہب اکہہ میلکہ ہتی جانیہ :: جهته اردی بہشت

تو برکہ بکہانیہ :: انساد ہین خورداد مہتین سب اجے مین :: ساون تیر جو لو بند گر بسکے

ہے مین :: بہادون امرداد سنکہ اسکا جے :: شهریور جو کنوار کنیان سا جے ::

جانک مہر ز روب سیام سم تولا ہے :: اکہن ابان بره برسنک کا محل ہے :: اوذر

پوس ابار یو دہن دو لکہ کیون سنیہ :: ماه دوکیہ دی مکر کا محل ہائی :: بہا کون کو جہہ

دول تو بہمن الکمل :: اسفندار جیت ہین جبوں میکہیے :: دلسس نسہ یہ بسے طرح دارد

سمت جانو ہے یہ انحصار بانعام میکردد — ہجری از شهر محرم میکنو — فصل کہ در قاعده آنوار شمسی جیری ازاغاز فصل دیف ماه امرداد

ماههای روز ماه شاهی

[illegible]

ماههای دوازده فصل که در قاعده اولاد ... والا آغاز فصل میبود

سیچقان ییل اود ییل بارس ییل توشقان ییل لوی ییل ییلان ییل

یونت ییل قوی ییل بیچی ییل تخاقو ییل ایت ییل تنگوز ییل

برای یادبود دست دوازده فصل این رباعی گفته شده باید دانست

سیچقان اود و پارس توشقان لوی ییلن   ییلان یونت قوی لوی ماههای سال

بیچی و لیس تخاقو و ایت است بعد از آن   تنگوز دان لوی سیری صاحب جمال

توسن و لیو ایلنگ حرکوش شمار   زیر خار جو بگذر تینک ایرو مار الکاه به سیب

کو بسینه بست نخجات   تر لونه مرنج سنگ و جوک آخر کار

ماههای هفت لوم

ماههای کارخانجات اگرچه در کار اعلی از یک یک کارخانه جدا جدا علحده نسبت میکنم برای جلالت کلام خصوصا از انچه یاد ابده دری کتاب درج کرده ام برین منوال اعتبار جدا نکنند که کارخانجات و ثراث کلیه ماهیئن آید بر طلب آنکه به کم و زیاده در هر باب خبردار گردد

کارخانه

جواهرخانه — بر جایکه جواهر وزیور مرصع بند ایدرلر
زرگرخانه — کاری زرگرلر طلا و نقره بسیار زیور وغیره
زرافشانخانه — جامه وغیره قطع کوتر کار معراض
توشکخانه — بر جای جامه و حیره و قطع وغیره ما بها ... مرصع
برگستوانخانه — بر جایکه ...

باورچیخانه — جایکه طعام و پولاو و قلیه و دو پیازه وغیره پخت میشود
آبدارخانه — جایکه آب خاصه و ... وغیره نگاه میدارند
خوشبوخانه — جای که گلاب و ... عطر و صندل وغیره میدارند
دراز خانه — جای که ... و ... وغیره
عمارتخانه — کار چوب و سنگ وغیره

اجرت خانه — که ... و ... میباشد
حلویخانه — جایکه حلویها برای انعام ... میباشد
دارالضربخانه — جای که زر و روپیه سکه میشود
علاقه‌بندخانه — کار میوه علاقه وغیره ابریشم
حلوه‌خانه — بر جایکه طعام حرارت پخت میشود

جریده‌خانه — جایکه مصحف و ... وغیره تیار میشود
قورخانه — بر جایکه سلاح شمشیر و جمدهر و ... وغیره
وحوشخانه — جای که ... و دیگر جانوران ...
کتابخانه — جای کتابها نگاه میدارند
استورخانه — [illegible]

رنگخانه — جای که رنگ ... وغیره تیار میشود
لیمخانه — کار ... طلا وغیره
خاتم‌بندخانه — کار جواهرات و ...
دارالشفاخانه — ادویه‌ها خاصه
دواخانه — بر جای دوا و شربت وغیره نگاه میدارند

... خانه — بر جایکه حلوه و ... وغیره ...
خواب‌خانه — جای ... و ...
بالکیخانه — بر جایکه بالکی وغیره
ونگ ... خانه — بر جایکه ...
نقارخانه — جای که دهل ... نوازند

کمرخانه — بر جایکه کمرها ... میباشد
شهرخانه — کار ... و روغن وغیره میشود
افتابه‌خانه — جای که ... و افتابه وغیره
سجخانه — جای که ... تیار میشود
کلاه‌خانه — جای که کلاه تیار میشود

هیزه خانه — ... و حلم ... و ... میباشد
نقودخانه — ...
لباسخانه — جای که لباس ... میباشد
سمعخانه — جای که شمع ... روشن میکنند
معلمخانه — ... وغیره ...

حسی خانه — جای ظروف ... میباشد
مابتاخانه — بر جایکه ... و ... وغیره
لوکه‌خانه — جای ... و ... و چادر
میوه‌خانه — بر جایکه بادام و پسته ...

باورخانه — جای که ... میباشد
تعلیمخانه — بر جایکه ... علم ...
اصطبلخانه — جای اسبان میباشد
فیلخانه — بر جایکه ...
استرخانه

شترخانه — گاوخانه — آهوخانه — ... خانه — مارخانه

کبوترخانه — ... خانه — جای ... میشود — حمدخانه — کبچه خانه — مرغخانه

نوعی دیگر نوشتن قواعد تذهیب بیتی و غیره بدانکه در بیتی هیچ جدولی را از آن

زیاده بیاض در اتصال نیست و در جمیع صفحه باید جدولی را از زیاده بیاض در تحریر تذهیب [illegible]

هیچ جدولی را از زیاده بیاض در اتصال نیست [illegible]

فایده دیگر

قواعد نوشتن سواره و غیره گوی سواره آن را گویند که از تفصیل سطر آن بدید و در میان [illegible]

بشود و هر بیتی که باید نوشت مطابق نیم نیم انگشت از هر دو جانب انگشت گرده

بشود که از آن انگشت کم زیاده نکند و هر بیتی که بر شود تمام آید او را بیت میگویند و بعضی بدان

نیز گویند و اگر با نصف ورق باشد ضلعه گویند اگر نصف ضلعه باشد رکانه گویند اگر نصف رکانه

باشد غرفاته گویند و نیز بعضی چهار قلمی و بعضی قلمی گویند و هر بیتی که چهارم حصه ورق را الغرا نوشته

در سه حصه نموده آن را حشو گویند و نیز اگر از تنگ ضلعه از آن زیاده نباشد اسی چهارم

حصه نمود یا کمی افتد نیز حشو گویند و حشوی که بر سه حصه نمود نوشته خواهند که گو

اگر بشود بدو گوی سواره را از آن بدکم بشود چنانکه از غلط [illegible] سهل کم دیباچه ها شود اگر

تفصیل نمود بر شود چهارم بر چنانچه تذهیب ها بر سابق آمده با همانجا بر شود و هم

بشود حشو با گوی سواره و دیگر تذهیب از بیاض نیز نشاید با اتصال و با تحریر

باید دانست که بسابق گفتیم بموجب آن شما تمام نمود بر طرح تمثیل گوی سواره [illegible]

[illegible]

حقیقت سیاهه دیگر صیغه و ارجمع وخرج بر روز رانبویسند بعد ازان روزنامچه که نقل
همان سیاهه است بران بنویسند و ثبت همانکه بر روز نوشته اند جمع بهم دار و بخشی
و مشرف و تحویلدار سیاهه بدفتر بسپارند که مستوفیان انتظام دیوان روزنامچه
محاسبه خواهند کرد بعد ازان از روی همان سیاهه و یا از نقل روزنامچه بعضی
اخبار تفاوت سیاهه و روزنامچه نقل نمایند و اوارجه جمع و خرج کل صیغه و از ابتدا تا آخر
سال نمایند چه بکه نگذشتن یکسال محرران دفاتر طلب خواهند کرد اگرچه جواب
خانه خود را از ان توان خلاص داد و فامار سنگار دارند زیاده کمال مسائل
سبک اند محال خواهد بود اند که از ان صیغه دار بدرست جمع و خرج اند
قبل و ربه و جوه را که می نویسند قلیلی از ان نیز در گوشوار نوشته ایم

جمع را گویند

نقل روزنامچه با اوارجه سابق باشد

حاصل آنچه در روز از ابتدای و نوبت الصیغه تحویل کسی سپرده باشد
و جوه و جنسی و جوه و جامه ها و سایر وجوه
تحویل آنچه از کیل تحصیل آنچه از اعمال آنچه در اعمال کسی گذارند بابت سیورسات
تحویلداران دیگر آنچه تحصیل عامل
باشد برکمات ایالت بازیافت
خرج کنند عوض اناث
نماید مبالغ اتمام ... وغیره

لعـ

زرنـ بر

مزلو

حـ

ب
الار
دارم
لو شحر
مالسر
سعع
برح
رکحر
سر
لو
عهد
طاق
حلد
هالل
دور
سهم
سع
حرب
عالب
کعر
بروه
روع
لو
مرف
دارز
نطعر
مرص
قصه
ملاوه
کوب
وسب
عدو
طلب
جفت

علم وغیره
امار
ادلم

طلا الات وقوه الات
توتیجه
۲ ماسه
۳ مره
۴ مرنج

تنک
رکحر

الت وقاو وجابوس وغیره
بلد

مالا طلا الات وغیره
عدد
بان

مرده وسمر
لت تو

محل زرلفت وداراز
طاق

کتاب وجرس واو مهدی وغیره
جلد

اهو
دور

سهم
خست
قالب

زین
سع

توب ولعبک
حزب

قتاب
تفه

سرانجه
پرده

بت بال وساهیانه
طلک

فهرست اوراق
فوق

نرواریل وتصه
دانه

تیمو وبالرکیمی وحویل
وهنک نرف

فروره
ترص

نیجک زمرد ویاقوت وغیره
وطعه

شمسر وخمهر وکارد وغیره
بعضه

جابه وقهار نکه
سوت

جبره وقطه وبالحابه وغیره

قاو وقالیجه وصدوق
ولفاره وباهوس
رقع

عدد
سمر وبیلک واره و
بلت وتساه توش
جلاوه

باروچه و تابان و کره مص
و نجر زر و سیم
درست

جمع را گویند

ر عائم

ار گویند و تکثیر جمع کند و علوص الذهب کو مثل ابتاع و غیره که مثل میکشوند
الجمر که بنجر ند جمع بتمایند ابتاع و غیره حاصل جمع را در خشنود و سیم جمع ار هند
ابتاع — النفز — العد
چیزی که خرید کند — چیزی که فروخت کند — مثل کنم اریاتند — علیهم معاونه نماید

فضارت — صاعت — الشقاف — اقتراف
انکه برای ... — انکه برای یک ... — تو تو علحده نمند — چیزی برار اللاب بملک ...

جبر درست — الصائن — رسمائل — تجرلعف
جبر درست حسب الحکم شکسته کند — ار گویند که او ان — چیزی که از سر بوشیار کند — طلا کم عیار را برار آنکه
پرده را باز الصائل کند — بگدارند

طلا اول را کم عیار نماید — لوح طلا — کدا حسن — رو کردان ... حسن

احتراف — احراق — مکوث — ...
ار انکه در آتش بسوزاند — انکه در ... بسوزد — ار انکه ... شکسته کند — ار انکه ار ملعود ...

القطع — حکاک — حداد — نجار
جامه و غیره قطع کمتر برای قیمتی بنه — ار انکه که یاقوت و غیره حک در سنگ ها در شیشه — کار آهنگر — کار نجار

فلج
بروچه جابور ار کو ارائع نمول فرو ارائد لیمک کند

ماما — روزنه — باو صحابه — جوز
فلاز — دار — دواب

البیان — ادا — معنوی — مغزوف
چیزی که کم کو — چیزی که حرف کمو

نجم
لا هور

زر تحویلات بلا تحویلدار در تحویلات تحویلدار الوس نماید بموجب قبض

آن وجه را گویند که سند نیابد نوشته بخواند

نوعدیگر قطع عدالقه بشخص دیگر نکنیم و زیاده بنویسند در حساب رسمی خوب جمع میشود مال آن را

دیگر این حسابهای مشکل است که از آن در باب تخمین قلمی نموده باشد که اعتبار بسیار کرده میگویند و

خواهند گفت که این حسابها چه کار خواهد آمد چیزی که هنر سیاق و حساب موافق رویه نوشته

بیاموزند برای ربط آنها قطع عدالقه بدور انبوه نباید اولا نوع جمع خود در سیاق کشیده

کتاب از آن بماند نقد وجوه را مبلغ بیمان بیس بدور بر فرد علیحده نوشته بدهند ظاهر سازد

از مصالح و اخراجات این عدالقه را آنچه باید نوشته بیارند چنین در حسابهای که غیر مکرر است

با یکدیگر بیارند نوشته چندین مسائل داشتن این ربط را بوده که از آن تحقیق

قطر و محیط تعلق دارد فهمیده عمل نماید بر طبق آن عمل آوردیم

مواجب لشکر

حکام الکا

رئیس

بهره

منصب

جهات تحویلدار

حال

محمد طاهر

باوردی طاهر

دیگر نورین بیگ

دیوان وجوه تحویل خاصه بهای تحویلدار توشکخانه لشکر

محمد طاهر

باوردی طاهر

دیگر نورین بیگ

دارا ... محمد

زرلیف ... طاقان ... طاق ... طاقان ... طاقان

[illegible]

دارا ... قوار نسیمی ... کلابتون

[illegible]

... تجهیز خزانی کار

[illegible]

بصوبه الصطلح عدالت مزوراتره حوض دارایاب رزی جات ملک محجره انزوا

محال زرلیف و بیرون از محال کمان شاه در میان لب باط جو در سم سری جات محال زرلیف

دکان خانه دوخته زنجره کلابتون کرد و قوار نسیمی لطایف دارای لاهوری

[illegible]

محمد طاق
ماوده ...

[illegible]

محمد طاق
ماوده ...

دارا ...

۲۶

۲۶

دارالنا ف

خوص

درطه
آره

عص

درطه
درطه
آره

درطه
آره

درطه
آره

حت آره خوص

محت

دره
دره

رکره
ورده
دره

دره

آره

حصه

دره

ب جوهر

داه

درها

محرری ودار امافر زری جمع مالیه صدر

عص

طاقان

طاق

[illegible]

۱۵

[illegible]

۱۴

[illegible]

درعان [illegible]

۱۴

مجرای جمع سالیه صدر

[illegible]

طاقان

مجمل

کارخانجات

طاقان

[illegible]

حاصل

[illegible]

[illegible]

متعلقہ

[illegible]

سر صدور

[illegible]

حصہ [illegible] سردار | حصہ [illegible]

[illegible]

رساله

دریکان سرصحه

[illegible]

دریکان

[illegible]

متعلقہ [illegible] حسب [illegible] صدر

[illegible]

طاقان

[illegible]

دارا
لاہوری
طرف عصا
ل دریہ ۸ ره
جلب
نجف عصا
ول دارش ۴۰۰ بی
ملک
دلیں دارہ
۴۰ س

سر و
حبہ لطانہ محمد سعد
لطف محمد
محمد دیلہ یک علت
بند کفو
ے ونلہ لعت کفو
۸ ک
ست
نبیت
۸ ک
ست
مدیت دریہ بکر
۲ ک
۱۵ الح
۱۳۰ لحرف

فصلی
یک علت
۴۰ ک
تمر
سادہ بکر
مسالہ
ے دریہ
۱۰ ل
۲۰ لحرف
ست نحر مع کہ الد
نحیت
بمر
ل دیلہ مصحف

کلام ہوا و طلبہ
یک علت

بحرہ جلا موں طلاق
قدر ابر سمی ملکہ کد
سیرت
۱۲ ک
ست

رحمت
یعلت
۱۳ ک
۱۲ ک
سے دریہ
یک علت دریہ

باب المقطع

جز

باب ششم در حساب بهار بیجگنت که از دستور اساس نوشته شد

دو دستور اساس ابیخ بهاد رکتاب لیلاوت نیز بیان نکرده است آنرا بیخ وجه در حساب بابی

در بیان ظاهر میکند نوع اول آنکه مجموعه حصه هر یک حصه را سوای مانده باقی منصرف شده باشد

و باز تقسیم دلوی آخر نیز باقی نماند طریق دانستن آنها انست هر چند تعداد از حصه دار

قسمت کردن است در نمان شمار حصه در حصه در مراتب حصول که در هندوی نجهند میکویند

ضرب کند حاصل ضرب همان خواهد بود مثلا چهار رایی لعفر راجه در یک بهار یی دانهای

مروارید را در خانه نگاه داشته نفر از راجه رایی اول چهارم حصه حصول کرده رفت و

تتمه مانده را رانی دوم بر سر همان بهار رسیده حصه بسند که مروارید هستند از رد حق

حساب چهارم حصه حصول کرده برد و چیزی باقی نماند همین هر چهار رانی چهارم حصه حصول

از آن باقی در بار همه کردند هر وقتی که راجه جلوه بند هر چهار رانی را بر حصول حصه قسمت

برابر کرده دلو آخر نیز باقی نماند پس مجموعه دانه ها چند بوده که از آن نجم هر چهار

قسمت شده اگر چه این مسئله بر همه کس ظاهر است اما از شکل دیگر میکویم که نجم به قسمت بر چهار

نیز کفته نجم به چهار رایی بصورت ۴۴۴۴ ضرب نجم به حصه در حصه که نجهند میکویند

کردیم بدین طریق چهار را در چهار ضرب کردیم شانزده شد باز شانزده را در چهار ضرب کردیم

شصت و چهار

۶۴ ۶۴ ۲۵۶ ۴

سبصد و چهار بار بیست و چهار را در چهار ضرب کردم صد و پنجاه و شش بار از سطر

۱۰۲۴ ۱۰۲۴

در چهار ضرب نمایم یکبار دویست و چهار ضرب نمایند مجموعه دانه مروارید هزار و بیست و چهار تو

بیست

ضرب — قسمت — الیوعنت

۴۴۴۴۴

۶۴
۶۴
۲۵۶
۱۰۲۴

راجای اول
الیوعنت دارا
ملامدیث دارا همه باید
با رف دارد حصه چهارم

راجای دوم
ملامدیث دارا
حامیت دارا همه باید
نای لو دارد حصه چهارم

راجای سوم
حامی دارا
اعای بنت دارد همه باید
ما الیوعنت دارد حصه چهارم

راجای چهارم
اعای بنت دارا
بما الیوعنت همه باید
یامی دارد حصه چهارم

بما الیوعنت ولله از داد
التعو
دل ملای راجه جیو قسمت کرده

۳۲۴ ۸۱

بر وقتی که راجه جیو امد بسه صد و بیست و چهار صد و دانه مروارید باقی دیده را بای راجه هرکدام

قسمت برابر کرده داد هیچ باقی نماند نوع دوم اینکه بوقت حصه بردن هر یک باقی

نماند و آخر مرتبه بوقت قسمت راجه جیو با قیماند دستور آن را بلوهای طاق

و جفت مقرر نموده اگر دو یا چهار خصوص لوها باشند ولیکن آخر باقی را که معلوم

کرده بر عدد لوا اضافه کرده بعد از آن حصه در حصه که مجهولها معلوم شود ضرب نماید

بدستور سابق و در لوهای طاق که مجموعه ضرب کرده الف نماید که حاصل ضرب یک جمع

خواهد براند دستور صفت بوصلاهمان چهار را که گفته شد هر پنج دانه جواهر را

بطریق تستطور بروند و مرتبه پنجم نوبت قسمت ساختن راجه بر یک دانه مروارید باقی

ماند پس دانهای مروارید چند بود طریق بر آوردن جمع چنان است اول یکی که او باقی

ظاهر کرده بر چهار افزودیم پنج شد باز این پنج را در چهار ضرب کردیم بیست این بیست را در چهار

ضرب کردیم هشتاد شد باز هشتاد را در چهار را در چهار ضرب کردیم سیصد و بیست شد

این را بار که مرتبه پنجم است در چهار ضرب کردیم یکهزار و دو صد هشتاد شد پس معلوم

گشت که مجموع جواهر مروارید یکهزار و دو صد هشتاد بود

ضرب — قسمت الساک دانه

را اول	را دوم
[illegible]	[illegible]
را سوم	را چهارم
[illegible]	[illegible]

دستور ظاهر نوع حلا است که پس بگویند چهار دانه طلا که خود را بیابند خرانه مرکور

در زیر زمین یکجا پنهان ساخته مرطلب آن که وقتی که در کار خواهند بالاتفاق

بلدار هر کس مراد ورده حسب الجمیع موافق حصه وار خواهند رتبت باین نهج هر یک را

خبر چه اند که الحاصل بی دیانتی ان را به بنید اولا یک سجف تواری خبر یاران دیگر بر سر

همان خرابه رسیده حصه سیوی جوار زنت علی هذا القیاس هر کسی نیز جدا گانه رفتند

و سیوی حصه کرده بردند وقتی که اتفاق کرده هر کس آمدند سیوی حصه هر یک برابر

رتبت در قسمت احد یک دانه باقیماند عمل دستور سابق را کار فرموده ظاهر کردیم که پنجاه و چهار است

نوع دانه

ضرب

قسمت

۳ ۳ ۳ ۳

۱۶۲

۶

۵۴

دوم	اول
نوع	نوع
حصه سهم	حصه سهم
نوع	نوع
سیوم	سیوم
نوع	نوع
حصه سهم	حصه سهم

نوع سیوم آنکه برخی مرتبه حصه برآوردن باقی یکی یک و لقوباقی نمانده طرفی مونث

در لوها جفت یکجا نیست از شمار لعر یک را که باقی گفته کم نماید باز در لقوهای

جفت آن یکی حصه و دو حصه در شمار رتبه دستور سابق ضرب کرده حاصل ضرب را

جای ثبت نماید و آنچه مرتبه اول الکم موقوف باقی از شمار لعر قسمه مانده از حاصل ضرب

کم کند در لقوهای طاق آن با معلوم سوا اضافه کرده ضرب نماید در اینجا نیز آنچه از کم

موقوف از شمار لقو قسمه مانده از حاصلات ضرب کم نماید و ستوم ... سوالاعالی

چهار را از اداك یك سال آید چهارم حصه خود کرده گرفت بگوید انعام
کردن باقیمانده لعوار را نیز گرفت بعد ماندن باقی سالها جمع بر شماران چهار را بیده
چهارم حصه خود کرده گرفت و یکی دانه که از چهارم حصه نمودن باقیمانده آن سال تیز
یکی دست علی هذا القیاس هر سالی دیگر هم حصه چهارم را المیه یکی دانه اضافه که از چهارم حصه
زیاده برآید برده تا بعد از چند گاه رابعه آمده هر چهار سالی را برابر قسمت کرده داد بر حصه
باقی نماند پس دانهای مروارید چند بوده بر نوعی عمل او رویم از شمار یعنی که چهار است
یک را که باقی ظاهر کرده کم کردیم سه ماند این را در چهار ضرب کردیم دوازده بازی باز
دوازده را در چهار ضرب کردیم چهل و هشت این را در چهار ضرب کردیم یکصد و نود و دو
و هم باز این را که مرتبه پنجم است در چهار ضرب کردیم هفتصد و شصت و هشت اند
از این حاصل ضرب یک را جای ثبت کردیم از شمار یعنی که چهار است یک را که باقی
گفته کم کردیم سه ماند این سه را از حاصل ضرب که هفتصد و شصت و هشت است
جدا ساختیم هفتصد و شصت و پنج باقی ماند پس مجموع دانهای مروارید
هفتصد و شصت و پنج بود ٧٦٥

تمام شد دارد

ورس

قسمت

مقادیر دانه

ضرب
۴۴۴۴۴۴
۱۲
۴۸
۱۹۲
۲۶۸
۷۶۵

باقی چهار صد و چهل یا نه و سیصد و بیست ... که مروارید نهاده اند بر سر ... دانه مروارید

... دو دو دو یا سه ... دانه بر حصه برادردن باقی ظاهر گردد همچنین از قسم

در قسم باقی ضرب ... حساب کمتر همان باقی ... حصه کردن و اخر باقی نخواهد ماند

طاق ... سه ... هر حصه بر ... هر یک ... باقی ... تنها ماند و حصه

... حصه کردن اخر ... باقی ... باقی نماند در

طاق ... از ان حساب ... اضافه کردن ... کردیم ...

همین حساب ... فهم

ملا ... دانه

ضرب	قسمت	ماده دلاله
۳۳۳۴ [illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۲	[illegible]	[illegible]
۳۶	[illegible]	[illegible]
۱۰۸	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۰۶	[illegible]	[illegible]

از الله [illegible] ۱۰ از شهور سنه ۱۳۰۶

عمل حساب [illegible] کثر آورده ام

ضرب	قسمت	[illegible]
۳۳۳۴ [illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۶	[illegible]	[illegible]
۲۷	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۵	[illegible]	[illegible]

نوع حساب [illegible] که هر حصه حصه را آوردن و آخر شریک باقیمانده از [illegible] کم [illegible] عمل [illegible] و صفت چار نسبت در [illegible] باید حصه در حصه ضرب ساخته علحده نموده وان یک را با [illegible] لفظ از شمار [illegible] کم کرده باقیمانده را حاصل ضرب

کم علحده

که حاصل ضرب نوشته نقصان کنند همان عدد جواب باشد که در این مثال گسر نخستین بر مرتبه سیوم حصه بردن نوع یکی با قیمانده و نوع قسمت آخر نیز یک با قیمانده پس جمع چند نوع نیز بر صورت نوشته حصه در حصه ضرب کردیم هشتاد و یک سر برآوردن یک را از شمار نوع که سه اند منها کردیم باقی دو ماند این را از حاصل ضرب هشتاد و یک نقصان کردیم هفتاد و نه با قیمانده پس مجموع داماد مروارید هفتاد و نه خواهد بود

ضرب	قسمت	نوعی داماد
۳ ۳ ۳ ۳	را الف	را ا الف
۹	نوعی	دو ب
۲۷	دو داماد	صد ب
۸۱	۳ حصه لقاه	۳ نوع حصه لقاه
۷۹	نیک داماد	نیز نیک داماد
	دو ب داماد	
	را ا ا سم	نه قسمت نو
	نیز نیک	دو ب
	دو نیک	۲ نیز نو — الفه
	۳ حصه لقاه	۲ نو
	۳ نیک داماد	۳ نیز
	دو نیک داماد	نه نیک — داماد

ها گرچه احیاناً دو باقی ظاهر سازد هفتاد و نه را در دو ضرب نموده عمل قسمت بر حصه نماید یک درست خواهد این نوع تجم که هر مرتبه حصه برآوردن باقی یک و آخر حصه براداران در دو باقی جواب را بیان نماید اگرچه دستور این را معین نکرده غاما طریق که در حساب جواب در آن باقی یک آید و لغر با قیمانده بموجب الا در حساب جفت نوید دستور طاق عمل نماید در همین طریق که لوها و حساب طاق نوید دستور جفت عمل کند که باقی یک رحمه عمل

هر مرتبه باقی و اجر مرتبه حرخانه و شخصی که اصل انجا نهاده بلکه بنوعی دیگر باقی‌ها باقی بماند
در همین طریق تا که تو باقی‌ها کون ظاهر شود انهم عمل ارد که مبادا از تحلیل حساب دور شبث آید
چنانچه که برعمل خلاف این دستور ظاهر یافت

ضرب

۳۳۳۳	۶	۴۴۴۴۴۴	۲۰
	۱۸	الباقی	۸۰
۲	۴۵	۵	۳۲۰
			۱۲۸۰
	۵۲		۳۳
			۱۲۷۷

بعد ازان حساب موافق حصه بر یک نماید که هر مرتبه یکیک و الغر باقی دو خواهد ماند
همین دستور تا بالحاد مقرر یافت که در حساب جاری است تو بعد بکر در باب جمیع
برآوردن الز بعدد باقی که ان اکبر کل ظاهر شود برای نوشت جمیع آن بر موجه عمل باید اولو
اول حصه در حصه ضرب ساخته حاصل ضرب با جمع فرض کرده هر یک را حصه دار ازان
جمع وضع کند و بعد ازان میزان کل حصه را زاده از جمع فرض ها تنها شامل شود باقی نماید
علیحده ثبت کرده بعد عدد و باقی را الز مجموعه معلوم است در جمع فرض ضرب کرده
از باقی جمع معروض که علیحده ثبت کرده قسمت کند خارج قسمت حصه آن خواهد بود
و اگر از قسمت بهمون خبری نماند بدانکه حساب ناکسرات خواهد بود چون حساب اله
بکسر تعلق بسیار مهمی است اینجا اورده ایم بنابران موقوف داشته
چون حساب مذکور در قبل ازین بطور تجهیت بیشتر بیان کردیم فلا از مجموعه

ازاله

زر که غیر معلوم است بچهار کس بدین تفصیل داده یکی را سیوم حصه و دیگری را

پنجم حصه و شخصی دیگر را ششم حصه و دیگری را دهم حصه و باقی از مجموعه شش صد بماند پس کدام قدر

بود پس عدد مخرج ها را نوشتیم بدین صورت ۳ ۵ ۶ ۱۰ حصه در حصه بدین صورت ساختیم حاصل ضرب

ساختیم حاصل ضرب نهصد یافتیم این را جمع فرض کرده بموجب طلب حصه دار قسمت

نمودیم بر نوعی که شخصی که سیوم حصه بود قسمت او سه صد و دیگری که پنجم حصه مطلوب بود

یکصد و هشتاد و دیگری که ششم حصه منحوست حصه آن یکصد و پنجاه و دیگری را

دهم حصه منحوست حصه آن نود این همه حصه ها را جمع ساختیم هفتصد و بیست

شد بدر از نهصد که جمع فرض است منها نمودیم باقی یکصد و هشتاد ماند علحده

ثبت کردیم و آن شش صد را که باقی معلوم است در نهصد جمع فرض ضرب کردیم

حاصل ضرب پنج هزار و چهار صد یافتیم و از یکصد و هشتاد که باقی جمع مفروض علحده ثبت

کرده قسمت ساختیم خارج قسمت یافتیم پس جمع کل شئ معلوم

قسمت جمع کل

جمع فرض ۹۰۰

باقی

سیوم حصه

پنجم حصه

ششم حصه

دهم حصه

حاصل ضرب باقی در جمع فرض

خارج قسمت

بوجه دیگر که در بین حساب بعضی مردمان فاضل بهمان نحو نمایند طریق را آوردن خمسه ابریسلا

نیز بدستور سابق بدانند حصه در حصه ضرب ساختند حاصل ضرب را با جمع مفروض کرده بر سیلا

حصه دار ابر از آن خمسه جمع کرده بعد از آن میزان کل جمع را زیاده از عدد جمع معروف باقی

حاصل کشیده علیحده ثبت نمایند بعد از آن بر یکی که فاضل را ظاهر کرده است آن را در عدد

جمع مفروض ضرب نموده بر فاضل هر دو جمع معروض که علیحده ثبت نموده است قسمت دهند حاصل قسمت جمع

آن عدد خواهد برآمد این نیز حساب بموافق دفعه طرز اول است لیکن انجار ارباب ضرب و

قسمت گفته و این حساب از فاضل محمد کلاید بدستور سابق نماید و اگر احیاناً در حساب

و اگر از جمله حصه یک حصه شخص در وجه ۳ ضرب کرده باشد از الطریق تعالی ضرب نموده

و بوقت قسمت دادن هر یک را از جمع مفروض چنانچه به شمار در ضرب کرده گرفته باشند

ابر اینها مطابق همان ضرب کرده خواهند نوشت بعد از آن عمل سابق را بکار فرمایند

بی اشک درست خواهد آمد دیگر امثال آن مثلا تسبیح مروارید از گلوی عورت صاحب جمال

بوقتی شکسته و دانهای آن دانهای تسبیح به تفصیل یافته و گم شده آنکه

سی و هفت دانه بر چهار یاری و نصف بر زمین و شصت و سه در دست مانده

و پنجم حصه شوهر بطریق مطایبه حق زده و نهم حصه شکسته شده و معادل ابریشم یافته

بموجب این در هندوی کبت چنانچه گفته است کبت ایک سیم کر ریس بسیهکی

موتی ۲ [illegible]

مو کمال تو تو ۱۱ سیح رهی بیش تس ارده دیر ایر حتو ثو ۱۰ مو هعه رهی ترسیعه آن ثابت

پنج دور الو ۱۹ تکمیل هی نو بهاک سکیه املک شتر بائی ۱۱ حوا شیم که این جمیع

در تسیار اشکال نیست بدانم یکصد بشمار و کل میزان که تفصیل ذکر شده بیاید

اعتبار نمعه بدستور سابق عمل نمعه ۹ از ضرب سیح هند لنوسند جمیع نمو نم

هفتده با بع جمع معروض بانزده علیحده ثبت کردم وجمیع معروض لنو را در یکصد هفتاد

ضرب ساختم پانزده هزار و سه صد شد بر یکفده قسمت کردیم خارج قسمت نهصد باقیم

پس معلوم که نهصد دانم مروارید بعقد

ضرب		قسمت	عادله	
۲ ۹ ۵	عمه کلک	سیح	نصف رنگی	ورد سیب
مد ضرب	مالک	نمونه لله	ای اف	بدرب لله
۹۰	مد ضرب با معروض			
مسب	۱۵۳۰۰	سیحم حصه سوبر لکرای	بکسه ساره	نسهیل باقیم
۲۳	۱۷	مطابعه حصه کرده	ماذره	من دله
۱۸ ۱۰ ۴۵	عماله	مال لله		
۱۷				

اگر تفاوت بین العددین ظاهر کند مثلا یک سیوم حصه و دیگری ششم حصه و سیحص شنوم

تفاوت حصه هر دو هم سه گشت پس تفصیل آن جمع متصرف گشته ده باقیمانده

دانستن از حساب انحنا نیست حصه هر دو کس که ظاهر است بدستور اول نوشته

و حصه سیحص سیوم که تفاوت باهر دو کس گفته شد معلوم نیست فرض کردم

بالفعل در رقم حصه هر دو تفاوت سه ظاهر گشته پس عمل شان بصورت نوشته

۳۶۳ بتوانید یابی ضرب ساختیم پنجاه و چهار حاصل شد از این شمار

جمیع فرض کرده هر یک حصه دار را قسمت ساختیم تا یک یک امد در حصه سیوم

ده و در حصه ششم نه و تفاوت از هر دو رقم ساختیم نه نه است حصه شخص

سیوم نه امد بعد از آن بدستوری که ذکر شد میزان کل حصه دار را که از جمیع

فرض قسمت یافته از همان جمیع فرضها که کشید علیحده ثبت کنند و باقی معلوم

در جمیع فرض ضرب کرده بر باقی جمیع فرض علیحده ثبت نموده قسمت نماید بعد از آن ... را یافتیم

جمیع فرض		قسمت	ثبت
ضرب	تا یک یک	سیوم حصه	ششم حصه
۳۶۳ تفاوت باقی	ثلث ضرب جمیع فرض ۱		
۵۴	نسبت بر هر دو ۹۰	تفاوت ...	
۳۶			
سیوم ۱۸ ششم ۹			
تفاوت ۹			

تو عقل ... که سر جون ای مثال جانب مطلب است شمار آن

او را بعضی جاهلان اگر نظر نا کرده چنان سازد که هر نمط باشی برسند

اگر مرد دانا باشی سنجد او معقول است اگر کار ... اینجا افتد رستگار خود

سازد این شکل ... چرا اگر در خاطر او بحصه نخواهد آید و قریب حساب کنند کمال

غرض خواهد ... سلامتی را سیومی حصه و دیگری را چهارم و سیوم که را پنجم حصه

هر یک بدین تفصیل بردند و باقی چهار ماند جمع آن چه قدر خواهد بود این را نیز بر سبیل تمثیل گردیم فاما
از قسمت مجهول سپرده که باقی جمع فرض بود بر دو یا شصت و شش باقی ماند پس جمع آن بر دو روپیه و آن
باقی ماند شش حصه از آنکه آید و بر آن باقی که از جمع معروض قسمت میکنند همان مقدار در حساب کسرات مثل
این حصه سر روپیه در حساب وابسته عمل نماید آنجا چون سپرد باقی جمع فرض است بحکم آن سر روپیه
سپرده حصه معروض بر ده انه قرار کرده حساب معلوم میشود بدین صورت

جمع معروض	باقی کل	ثلث	سدس
ضرب	بیت ... حاصل	حصه سهم ١/٣	٦ حصه چهارم
٣٤ حاصل	٢٤٠ قسمت	٣ حصه	٨ حصه
نصف ٦٠	١٨	نهم حصه ١/٩	[illegible]
٤٧	٦	٩ حصه	[illegible]
١٣			

تو خود نگر در باب باقی در باقی مثلا شخصی بر کسی که مجموعه دارد نکی بگفت کنیت مشخص آمده نصف کرد از مجموعه
باقی مانده از آن دهم حصه دیگری برد و از آن باقی مانده سیوم حصه دیگر مصرف گردید باقی سی و سه ماند
پس مجموعه هم وارد چند بود بطریق معرفت این حساب الست تو بستم بدین صورت

اولا رقم فوقانی را حصه در حصه ضرب ساختم شصت شد این را از سی و سه که باقی اظهار
کرده ضرب ساختم دو هزار یکصد و شصت شد نوزده کرده که حاصل ضرب رقم تحتانی است قسمت
کردیم حاصل قسمت یکصد و بیست گردید پس حسب آن یکصد و بیست ظاهر گردید اصل آن مجموعه زر
یکی حوالات بعد از آن نصف یکی را و از آن باقی مانده دهم حصه یکی را همین قسم باقی در باقی
ده بشتم حصه یکی را و چهارم حصه یکی را دادند باقی سی [illegible] ماند آورده بحاویه [illegible] طریق

دریافتن امثال حساب نیز بدستور سابق است فاما در نوشتن یک تفاوت است جاری میکنند برای موجب نوربستر باقی و بالای ستده که تحریر گویندش ترکیب را مطابق آن بالصدر و حساب خواهند طریق و این است

۱	۲	۱۶
۲	۹	۱۰۸

این طریق که برای معرفت جمع باقی و دریافتن که معلوم است نوع دیگر همین سال باید گفت است حصه در حصه بدستور سابق ضرب خیر ارجا ملضرب چهارم حصه ارجا ملضرب حصه بریک داده کل میزان حصه ها دلو ارجا ملضرب چهارم تقسیم بکند بعد از آن دستور حال در تر به لاشک عمل دیگر بموجب آنکه

جمع معلوم است پهل نام دالو دانکه باقی معلوم است بریان دالو دانکه باقی از جمع طاهر کرده دالو

تطبیق سابق اجها را در پهل ضرب نموده از بریان قسمت دهند حاصل جمع خواهد بود جمیع این دستور در حساب کل باقی دربافتی وغیره جاجاری است بنابر آن اوردیم اجها پهل بریان اجها را در پهل ضرب نموده

جمله و بهر از سه چار قسمت سه بر بریان که هشتاد و چهار است قسمت کردیم حاصل قسمت بالصد حمله باقیم نوع دیگر که در آن از سه باری ... چهار کس بودن تعدادی از جمع معلوم

شدند و باقی دو ماندند ششم حصه کل سوم حصه کل تحم حصه از چهار تا ان ... چهارم تفاوت

امثال از حساب آنکه هر نوع آید حصه را ارزان حساب کل بدین موجب نوشتیم

سوم حصه کل	ششم حصه کل	نیم حصه از ... دوم کم فهو تیم را در ... کم حصه بر دو دوم ... ضرب کرده ایم از صورت مبدل کنند ... حصه در کل معلوم است	چهارم تفاوت ... بیست و چهار که از سه ... بموجب دستور سابق نوشتیم
۳	۶	۶	۱۴

جمع موجود	حرف بابائے کل کہ	ثلث	ربع
١٠٨		سیوم حصہ کل	ششم حصہ کل
٧٢	دو کصہ	عشر	عشر
١٠٨	١٠٨	پنجم حصہ از شخص دوم	لقادیب از ھم ولیم
٣٦	٣٠	عشر	نیمہ

نو عدد یک سو جب جو ہیے حساب ورست شخص عشر نیمہ چین جو تو حصام دیو
سیکھہ کو شیر ولی دل سنکھہ سر ہارے جو کنو پنجم الس تحی کو لیکیے کیل
ہلّاون ہارے رلکیے ہیں نہ سجا جو سحال ہوی تو ہر سیار نے جاری جیدکارے
تو چہت ہون لکھہ دہارن سون ایکی ہر کیا میں کیتیے ہر کماری ٤ ١ ١ ٤ ٥ ٤ ٤
اچہنا ہیل ریال ٩ ٦ ٦
ضرب ٥ ٤ ٤
قسمت

جواب جو نیئے چین بالس ساوہی پنجہے اور شکیہ کو تو ہی تیجو حصار
جو کنول پنجم الس تحی کو بارہ سو کن تین نجاری رلکیے ہیں نہ تیجا جو سحال
ہوی ہر آنے ضرب گاری تو سون کیتے دس ہو پنہ جیئے نون جان نجاری تو جین ہارے
نو عدد یکی فقیری پیش کیرا کہ ہمت تو یک تنکہ طلب کردہ بستن سخن بر زبان
ان درویش ہا گفتہ اگر یک نیمہ نصف بردہ اگر این ہم نیمہ از ان دو پنجم حصہ دیم بہ
ان شخص گفت از ین نا بتو دادیم چون حساب کرد دیدیم یک حبتل بود شنید اگر خواہم
بدانم بیرون نوشتم ١٠ ٥ ٢ ١ ١ ١ رقم بالا را ضرب بجمیع حاصل شد دار زمانم تحقیق بار
ضرب کردیم صد آمد پس ازو تنکہ صدم حصہ آمد کہ ان یک حبتل باشد نو عدد یکی ملا

مجموعه یکجا بدین نوع است از نصف ازان باقی یک میماند واز سیومی حصه براوردن

باقی دو واز چهارم نمودن باقی سه و حصه پنجم براوردن باقی چهار اگر خواهیم که این جمع را

بدانیم که چه قدر بود برای دانستن حصه‌ها و باقی‌ها باید بصورت نوشتیم ۲ ۳ ۴ ۵ / ۱ ۲ ۳ ۴

دو را که حصه نصف است با باقی یک که حصه سطور است جمع کردیم سه شد و سه را در

سیومی حصه است ضرب ساختیم نه شدند دو را که باقی ازان است جمع کردیم یازده شد

این را در چهار ضرب کردیم چهل و چهار شد وان سه را باید سطور سابق افزودیم چهل و هفت شد

این را در پنج ضرب مخرج نمودیم دو صد سی و پنج شد با چهار که باقی او بست جمع کردیم دو صد سی و نه

شد این دو صد و سی و نه مجموعه زر ظاهر گردید اگر احیانا حصه ششم براوردن باقی پنج ظاهر کند باید

در هر حساب که این مثال داشته باشی قواعد مذکور را بکار برد که مطابق دو صد و سی و نه

در شش ضرب مخرج نمودیم یکهزار و چهار صد و سی و چهار شد با باقی پنج جمع کردیم یکهزار و چهار صد و سی و نه

شد این رقم نیز حصه ششم گفته باشد باقی پنج خواهد ماند بود عدد اکثر مردمان

بوقت معرکه امثال این حسابهای [illegible] میپرسند در هر جا همین طریق را بکار برند اگر [illegible]

ماهیت کمالی بیابند تا بهم فهمانیدن او را از روی حساب ایشان است و شخصی که جاهل طبیعت

داشته باشد رستگاری ازان نیابد فهمید او محال است مثلا شصت روپیه اندازی کسی

حصه و چهارم حصه و پنجم حصه و ششم حصه بر چهار کس میخواهند برای قسمت و [illegible]

برای

بدین طریق عمل آوردیم حصه در حصه لتو اخذ سطور ضرب کردیم سه صد و بیست آید از حاصلضرب

حصه دار مطلوب آید قسمت کردیم بر نوجه آید ١٢٠ ٩٠ ٤٠ ٩٠ ٦٠ ٣٠ همچنین را نیز ازان وادیم

سه صد چهل و ده آید ٣ ٤ ٣ علحده نوشتیم پس به یسوی حصه که یکصد و بیست است ضرب

کردیم هفت هزار و صد شد نه بر مجموعه سه صد و چهل و ده قسمت دادیم خارج قسمت

بیست و یک و نه برده که باقیمانده لزان سه صد چهل و ده دیم به حساب کسر مختصر انحلال شد

بیست و یک روپیه و دار یک نوزدهم حصه که حصه دار سیوی آید ۱۹/۱ بار چهارم حصه را نیز

بطریق اول در بیست ضرب کردیم هفت هزار و چهار صد شد نه بر همان مجموعه سه صد

و چهل و ده قسمت کردیم خارج قسمت پانزده روپیه و پانزده حصه نوزدهم آید

۱۹/۱۵ بار نقار و حصه که حصه پنجم است در بیست ضرب کردیم چهار هزار و سه صد و بیست شد نه

بدستور اول بر همان مجموعه قسمت دادیم دوازده روپیه و دوازده نوزدهم حصه آید

همچنین ۱۹/۱۲ بار حصه ششم را در بیست ضرب کردیم سه هزار و ششصد شد نه بر همان

مجموعه قسمت کردیم خارج قسمت ده روپیه و ده نوزدهم حصه ۱۹/۱۰ این همه را که حاصل

قسمت حصه دار است جمع کردیم برنوزده قسمت ساختیم حاصل یافتیم که همگی بیست روپیه

شد مرد و سفر این مثال انتخاب است که در این بموجب قسمت حصه دار ازان فاضل

منتقل می رسد باید که دران نیز همین اعمال را بکار فرمایند که حقیقت حصه قسمت خواهد بود

درست خواهد آمد بطور یک طریق دانستن این اسرار مشکل است مثلاً از یک قلعه چهار برج بعضه

و برجهای تیرانداز کوتوالان بسبب جنگ مردم بودند او را با فوج غنیم و با کوتوالان یک برج

جنگ واقع شده افواج غنیم بر مردمان همین برج زور آوردند کوتوالان برج به یاران دیگر

از سه برج گفتند بالجمله کار از دست رفته غنیم افتاده است و شما یاران همچنان نشسته اند

چندانکه مردمان در برجها هستند همین قدر از سر برج با اینجانب بیایند تا غنیم را شکست

دهیم نحوی که گفته مردمان هر سه برج فراهم آمده لشکر غنیم را با تیر و تفنگ مسلخ پامال

ساخته افواج غنیم بر زور آمدند کوتوالان عنان تافته به برج دوم جنگ آغاز نهادند بر زور از ایشان

افواج غنیم مردمان برج دوم خواستند که قلعه را بسپارند ایشان نیز مشورت نموده

به مردمان هر سه برج گفتند چندانکه مردمان در برج مانده اند بر برج از هر سه جا بیایند

ایشان همچنان کردند علی هذا القیاس افواج غنیم بر برج چهارم میرسد و مردمان اندرون

قلعه‌ها همان طور جمع شده غنیم را شکست میدادند بعد از کشتن افواج غنیم

چون شمار نمودند مردمان در برجها لا بر یافتند پس در هر برج مردمان نه نه قسم

اول نشسته نفر که از روی دلیل شدن همین قسم اخیر برابر مانند طریق دانستن

اما این بحث بیان است [illegible] احبار را که برجها اند چهار جای نوشته حصه حصه حصه

کردیم ده خد پنجاه و شش شدند از همین رقم شمار در هر برج خواهد ماند لطایف عکس

رسانه نحوی

شروع نمودیم آن دو صد و پنجاه و شش را بچهار جا موجب شمار برج علیحده نبشت کردیم

مرتبه اول از آن یک رقم که شش است نمودیم چهارم حصه آن رقم که شصت و چهار است کردیم در زیر رقم

که سه جاست افزودیم هر سه رقم سیصد و بیست گشت و این یکصد و نود و دو را که میزان

کل افزوده سه جاست از همین رقم اول که دو صد و پنجاه و شش است کم کردیم شصت و چهار

باقی ماند بدین صورت رقم چهار جا گشت ٢٥٦ ١٩٢ ٦٤ — ٢٥٦ ٦٤ افزود ٣٢٠ — ٢٥٦ ٦٤ ٣٢٠ — ٢٥٦ ٦٤ افزود ٣٢٠

میزان هر سه جا که افزوده اینجا کمی کردن بار حساب رقم دوم که سیصد و بیست

چهارم حصه آن هشتاد است در زیر رقم سی و شش سه جا بدستور سابق افزودیم در

ما فیل دو جا چهار چهار صد و رقم شصت که عمل کرده ایم یکصد و چهل و چهار و این هشتاد

را که سه جا مزید کرده میزان هر سه جا که دو صد و چهل باشد از رقم دوم که بر آن عمل نمودیم

کم کردیم هشتاد ماند بدین هر چهار رقم بدین صورت مبدل گشت ١٤٤ ٨٠ ٤٠٠

٤٠٠ ١٤٤ مرتبه سیوم یکصد را که چهارم حصه چهار صد است در هر سه رقم مزید ساخته که

از این چهار صد نها کردیم بدین صورت ملحق شد ٢٤٤ ١٨٠ ١٠٠ ٥٠٠ مرتبه آخر

یکصد و بیست و پنج را که چهارم حصه پانصد است در هر سه رقم دیگر افزوده سه صد و بیست و پنج را

از رقم که بر آن عمل است نقصان کردیم بدین صورت از هر یک رقم مبدل گشت و معلوم

شد که مردمان در هر یک برج به همین شمار نشسته بودند که بحساب می آید

اعلیه کشتیهای منزل چهار آن مثال دیگر نوع ۴۶۹ ۳۰۹ ۲۲۵ ۱۲۵

بر کرده از انجمله یکمرتبه کران بار زیاده خواست که غرق شود ملاحان کشتیهای دیگر به تلاش کشتی

گران بار گفتند آنچه وزن در هر سه کشتی ما باشد است بعد از همان وزن از کشتی

خود برآورده در کشتیهای دیگر که سه منزل اند بیندازند هر قدر وزن که در سه

منزل کشتی خود بموافق وزن هر یکمرتبه کرده از کشتی گران بار گرفتند و از همان

سه منزل یک کشتی دیگر ازان بار الثانی تنزل آنچه که وزن در هر سه

منزل کشتی خود بمطابق آنها هر یک ازان کشتی گرفتند علی هذا القیاس دو کشتی دیگر

به همین مثال که ازان بار شدند و بدستور سابق جمله را در بدل مجموع هرگاه

بمنزل رسیدند اگر وزن کنند در هر چهار کشتی علی برابر وزن کشتیها طرفین در این مثال اجمالا

اینست هر چند که کشتی ظاهر سازد و بر آن یک افزوده که وزن کشتی اول مجموع باز از

نصف آن یکی را کم کنند وزن کشتی دوم علی هذا القیاس بر حاصل باقیمانده نصف

کم نموده شمار کشتی المعادل در بدیهی قواعد یک را بر چهار افزودیم پنج کشتی فرد اول کشتی

پنجم [illegible] این را نصف کرده ده سه را کم کردیم نه ماند وزن در کشتی دوم اند

این نه را نصف کردیم هژده یک را کم کردیم هفده ماند که وزن کشتی سوم باز هم

چهارم هفده را الضعف نموده یکرا کم کردیم سی و سه وزن کشتی چهارم است

[illegible] توجه کن ۲۰ [illegible] ۳ [illegible] آن بعضی کوهان را بجز

کوهانیه اینجا را الیکان سالی برسید چلا کوته بلند و توانا آید کوتاهی بالای دیوان

خانه یک دیوار کوتهها را برید اینجا تا کوتهها بالا که از همه بزرگتر است سقف

از آن ارکان بارها اینک افتادن گرد کوهان کوتههای چهارم که زیر سقف بعضی به کوهان

بالاخانه گفتند چندانکه یاران در کوتهها هستند همان شمار فرود آیند مردمان

بالاخانه همچنان کردند از آمدن آنها یاران کوتههای چهارم ده دست [illegible] سقف بعد

کوتههای چهارم در کره آید بطور سابقه یاران کوتهها سیوم گفتند آنکه مردمان در کوتهها

ماندند همان شمار بانجا بیایند آنها نیز همچنان کردند تا علی القیاس یک کوتهها

به رد بدل از جمله گران یاران [illegible] و همه کس شمار کوتهها باهم فرود آیند تا آخر

رسیدن تماشای چون صاحب شعوری نگاه کرد در همه کوتهها مردم برابر یافتند کسی

در هر کوتهها چند چند یاران نشسته بعضه طریق داشتن است اول و دوم و سیوم

یکی و دو و دیگری سه این شمار [illegible] دیدم بیش کسی یکدیگر جمع نمودیم بعضی کسها اصحاب

نوشته سه کوتهها ۲ ۳ ۷ [illegible] که در هر سه کوتهها چهار چهار برابر آمدند

اگر خواهم که بنویسم چهار کوتهها بدانم آن دو دو که دو و سه است نیز [illegible] دانستم

دیگر [illegible] نیز [illegible] کرده یکدیگر جمع کردیم باز که آن ها [illegible] باید برخوردیم که در هم چهار

هشت خواهد ماند —۴ —۶ —۷ —۱۵ اگر خواهیم که حساب پنج کسرها را که

شرح واو نوشته‌ایم بدانیم این کار سه دفعه را مضاعف کردیم که هشت و دو و ده و

چهارده شدند و این رقم که پانزده است مضاعف ساخته نیز یکبار جمع مکسورات دیگر شد

وان پانزده بحال ماند پس صورت در پنج کسرها باران بعد —۸ —۱۲ —۱۴ —۱۵

—۱۲ اگر از این کسرها که بعضی از روی مباحثه ده پانزده گویند از همین طریق عمل

کرده ظاهر بینند که به یک عمل نمودن در حساب این کسرها خواهد رسید مثلاً

یک شخص قرضدار هر کس بود از یکصد و پنج روپیه و از شخص دوم شش روپیه مهلت

هر کس آبود تقاضا نمود آن شخص سلک دوازده مروارید از خانه آورده آن را

هر قرضداران نمود از شخصی که یکصد و پنج روپیه می‌خواست هشت دانه با و داد و

از شخص دوم شش روپیه می‌خواست هر کس گرفته بود چهار دانه حواله او ساخت

و گفت که همگی دوازده دانه مروارید یک قیمت میدارند بیع ترجی کرد

نمایید آن هر کسان مروارید مذکور در بازار همگی فروخته زر قرض خود

گرفته تمه را برابر مبلغهای وی پس دادند پس باید دانست که بجمیع فروختند

که مبلغی برابر و اصل ده طریق دانستن انتخاب نسبت باید دید که در قرض

هر کس چه تفاوت است و در دلعل مروارید چه تفاوت باید که تفاو

قرض برابر تفاوت

قرض را بر تفاوت مروارید قسمت نمایم قیمت مروارید بی تجاوز و اشک خواهد بر آید

تفاوت ... مروارید خارج قسمت ... بر تفاوت ... مجموع ... را بر چهار که تفاوت مروارید

قسمت کردیم خارج قسمت بیست و چهار زر و سه و دوازده نیم که این شش مروارید فروخته اند

شش دانه مروارید	نیمه دانه مروارید
دو دانه	
... ١٢	... ١٢
ما عدد ... قرض خود کس کرده	... قرض خود کرده
وارس دکو	

در باب دانستن میزان کل که بعد از نوشتن دانسته شود که در حسابهای

غیر ... بدین دانستن در کار می‌آید دستور آن از تبلاوت است ...

اجمال این حساب با همین طرز عمل ... از یک تا دوازده ... انواع اند و خواهند

و بعد از نوشتن میزان کل این ارقام را بدانند طریق آنست که از بدایت تسعه

که دوازده است افزودیم سیزده شد این را در نصف عدد منتهی که شش است ضرب کردیم

هفتاد و هشت آمد ١٢ ١١ ١٠ ٩ ٨ ٧ ٦ ٥ ٤ ٣ ٢ ١ (٧٨ نوع دیگر در اشکال میزان

مضاعف که هر مرتبه مضاعف باشد چنانچه را از یک ... مکرر اندر مضاعف کردیم دو شد

دو را مضاعف کردیم چهار شد چهار را مضاعف کردیم هشت شد ... هشت ... کرده و

تضعیف ... و دو ... اگر خواهیم که میزان این ارقام را که نوشته اند

معلوم نمائیم باید که عدد منتهی که سی و دو است این را تضعیف نمودیم و رقم

یک که ابتدای اوست منهای اخته مطابق ان شصت و دو شد

نوع دیگر دانستن میزان بسه چند که از [illegible]

دو آغاز نموده‌ایم دو را بود در سه ضرب کردیم شش شش را در سه ضرب نمودیم هژده شد

با سه جمع کردیم ... و چهار این را در سه یکصد و شصت و دو با آنکه خواهیم که میزان این

ارقام‌ها را بدانیم طرح آنست که از بیست که منتهی است تضعیف نموده‌ایم دو شد یک

افزودیم یا نصف شد این را با یک که میزان کل از یک تا بیست ضرب کردیم

یکصد و شصت و پنج شد در سه ضرب دادیم حاصل شد ... و پنج اند [illegible]

نوع دیگر ارقام‌ها بطریق مکعب حاصل یکی که سه مرتبه در نفس خود ضرب شده باشد

یک را مکعب همان یکی است و دو را در دو ضرب کردیم چهار و چهار را در دو

ضرب کردیم مکعب هشت شد و مکعب‌ها همین قیاس است و ... که بر صورت

ارقام اند [illegible] اگر خواهند که کل میزان این ارقام‌ها که بطریق مکعب است

بودند براتمام عمل نسبت ایشان که در حساب دفعه اول از یک تا بیست میزان

کل است در همان نفس ضرب نموده‌ایم ... پس میزان کل این عمل

... اند [illegible] نوع دیگر ... روز اول ... که شخصی دلو ...

روز هفتم بروز یاد ... روز ... دلو روز ... دوازده

ادا الیهم

میزان

روز سیوم نوزده هم بهمن است تا به مدت شهور دلو اگر خواهم که میزان روز معلوم

در قدر التحریر را بدانم حمل فرودیم از مدت ایام که نه ایست را کم کردیم هشت ماند این را

در عدد روا بدانکه هفت است ضرب کردیم پنجاه و شش شد روز دادگی پنج است در تیر

جمع کردیم شصت و یک شد این شمار روز آخر است و اگر روز میانه را خواهیم از اینجا

و بیست نصف کرده پنج روز زیادت کردیم سی و سه شد همین شمار روز میانه است

و این نصف را در عدد ایام که نه است ضرب کردیم حاصل ضرب مجموعه خواهد بر آید

[illegible] در کتاب بیلاوت انجا ب

تجدید نوع دانستن اضافه و مدت ایام را بیان کرده است بنوعی لطف کلام

شیاورده نومد بکر مثلا ارقام هایی که در حساب اول از یک تا دوازده اید بود

تعلیقه

از او بخت میزان کل دادن از آن الطریق متعارف که جمع در جمع بر بالای بر آید

به بیان انکه یک و دو سه و سه و شش ده تا بیست و شش و چهارده شد بدیع هر کل

تا رسید دوازده که در اینجا فرار دادله اگر خواهیم هر از جمع در جمع را که بر بالا

می آید و نیز صورت ان ارقام مشروح نو بسیکن برادیم طرالتقس است

مدت ماه منتهی که دوازده است دو را بران افزودیم چهارده شد این را از مقدار

ماه منتهی که میزان کل از حساب همان صورت اول است ضرب کردیم

یکهزار و نود و دو بر سه قسمت کردیم حاصل قسمت سیصد و شصت و چهار که مجموع اعداد

این حساب ششصد و چهار است اگر تحقیق کنند از این رقم که مثال صورت آن

بوسیله ام کل میزان الطریق متعارف نوشته نماید که همان میزان حاصل آید

نوع دیگر [illegible]

سه شخص هر یک بر واحد و دیگری نه الماس و دیگری ده لعل این هر سه نوع جنس که

داشتند به حسب مجلسی که با یکدیگر داشتند هر یک [illegible] علاوه از هر جنس را

به دیگری مبادله که صاحب مروارید [illegible] یار [illegible] از آنها همین شمار جنس دیگر در نوع

که با خود میداشتند بعوض گرفته همچنین صاحب لعل و الماس [illegible] از هر جنس

به یاران دیگر داده و بعوض گرفته و هر یک بمقدار مساوی شدند و هر سه کس آن

جنس ها را یک یک [illegible] فروختند چنین حساب کردند قسمت کل [illegible] برابر یابند

برآوردن قسمت جنس را بدین طریق عمل کردیم [illegible] داشتند از [illegible]

این [illegible] را در شمار [illegible] که سه اند ضرب کردیم [illegible] شد [illegible] سه بار از

هر جا [illegible] بیکه الماس [illegible] مروارید [illegible]

۹ [illegible] ۳ — [illegible] ۴ — [illegible] ۱۲

معروض قسمت [illegible] باید که [illegible] حصه در حصه ضرب کرده [illegible]

برقم

سه صد و شصت و چهار

بگیریم از آن فرض که هر یک باید را قسمت کنند یکی درست خواهد بود مجرد
فرض کردیم که دوازده است پس هر یک از سه یا ... عدد واحد قیمت مجموع باقی
از سه چهار و از چهار سه و از دوازده یک اند پس قیمت سری الماس چهار و قیمت
سری لعل سه و قیمت سری مروارید یک است پس بر حکم حساب هر یک کس.
بیست و هشت قیمت کل آمد لو . مدعیت

حصه الماس — مدعیت
الماس: لو قطعه، لیو قطعه، ... قطعه، عه قطعه، ۲ قیمت، لیه در
لعل: قطعه را، ۲ قطعه، ... قیمت، یه در — کے در
مدعیت — مروارید: یکدانه دانه، ۲ قیمت، دانه — دانه

حصه لعل — مدعیت
لعل: ع قطعه، لیه قطعه سادا، ... قطعه، قیمت، ۲ قطعه، یه در — مدعیت
مروارید: دانه دانه، ۲ دانه، ... — دانه
الماس: قطعه را، ۲ قطعه، قیمت، لیه در — ... در

حصه مروارید — مدعیت
مروارید: مدعیت در، لیه دانه سادا، لیو یک، قیمت، ۲ دانه، لیو یک — مدعیت
لعل: قطعه را، ۲ قطعه، یه در — نے در
الماس: لعل را، ۲ قطعه، لیه ... — ... ۱

لو چند که نزد دو کس مبلغها اند اگر سر آن نماید یکصد و یک بود فاما در هر دو تفاوت
بیست و پنج است اکنون خواهیم که مبلغ هر یک کس مبلغ محقق اند از اینها نام حساب
تمودیم بیست و پنج که تفاوت است در یکصد و یک جمع نمودیم تنصیف کردیم سه صد و
هر چه ... از یکصد و یک تنصیف نمودیم و تنصیف رفع شد هر یک دیگری ... بود
از آنجا ... در ... بود آن گنجایش بر بیست بلکه ... نمودن باید که هر کدام نقل

که گفتیم یک مرتبه تفاوت را اتحاد و مرتبه محو تصوف بگردد همان نحو لاجرم گفتیم که در دو
راه است تفاوت هست یکی تفاوت مجرد و دیگری چهارصد نحو گفتیم را اخص قدر باشد عمل
کردیم اول تفاوت را است که هست یک تفاوت مجرد که چهارصد نحو است قسمت قسمت خمس ربع
قسمت پنجاه باقیم بعد از آن هست یک مرتبه از پنجاه نقصان کرده تصوف که گفتیم تمیز نیست و یک شد
و مرتبه دوم اتحاد کرده تصوف که گفتیم تمیز نیست و نه بسنده بود مگر ملازمت قاصدی نیکو که به دو در جنگ کرده
منزلت جای تعیین کنند و از همان روز بست کار ضروری تجلوه دارد در عقب او فی ستار
که راه رفتن او بدین نوع است روز اول کرده روز دوم کرده بود سلوک کرده علی هذا القیاس
بر این الطریق کرده منزلت پس در تجزیه هر دو قاصدان تجدید عزت خواهد بود عمل این
انجبات است که تشخیص حساب دانستن کمال میسر آن التی عدد ها را که عقب حاصل آمده است ...
است فاما ملاحظه دیگر دانسته که تر عبث مستوی جنگ کرده را که قاصد اول را منزلت تصوف کرد
حساب کی مرا اعتبار دیدم بکار و نه مانند حساب در حساب و نه بودیم از آن و نحو این طریق
متعارف نیست اگر خواهند تعیین در معرکه برسند باید که راه رفتن قاصد الطریق
مجرد و ملاحظه دیگر که کشف دانند و عقب گفته آمده تجاوز نیست خواهد رسید که از این الطریق
ظاهر مجری دیدم شده جمهور در اینجا بکار آمده ابراز خصوصا در همه حسابها که در این کتاب
نوشته‌ایم از سر نو نوشته خواهند رسید اگر در معرکه افتد والا نصیحت من در گوش خواهند کرد

که هیچکس را بر قیمت یکی خرید ما خبر نیست خبر نکند که غریب تر از این نبود مثال
آن مثلا قاصدی نبود که هر روز سی کروه مسافت از بعضی بلدان او یکماه کذشته بود
بحسب مرور جلوه دارد دیگر از عقب او بجلدی تمام که راه رفتن او سی کروه مقرر بود تعاقب کردند
اگر خواستیم که بدانیم در چند ایام در خورده بر بطریق عمل آوردیم سی را که راه رفتن قاصد اول است
از سی روز که پیشتر تعاقب شده ضرب نمودیم نهصد سر بر روی سی که تفاوت که راه رفتن
قاصد است قسمت کردیم خارج قسمت سی یافتیم پس معلوم کردیم که این قاصد از عقب رفته
در سی روز با او در خورده بود اگر شخصی مبلغ اصل را در دل خود مخفی داشته بتبیین وی نرخ خرید و فروخت
بهر منافع آن را ظاهر کند و تقسیم مبلغ اصل را بدین نوع عمل آید فروخت را در منافع
ضرب کرده از تفاوت نرخ خرید و قیمت را خارج قسمت حاصل اصل آن خواهد برآید

خرید فروخت منافع فروخت
نرخ روپیه بیست ... اعمال ... چهار صد منافع را در

بیست که ضرب کردیم هشت هزار شد بر چهار که تفاوت نرخ خرید قسمت
نمودیم دو هزار روپیه اصل خرید بود همین قدر بیست و چهار که نرخ خرید را در
چهار صد روپیه بابت منافع ضرب نمودیم نه هزار و ششصد شد بر چهار که
تفاوت نرخ فروخت قسمت کردیم خارج قسمت دو هزار چهار صد شد بر ثانی فروخت
منافع فروخت خرید
عدد ... اعمال ... الواعد

یک بارچه در سرکار بندگان حضرت خریده چون بارچه مذکور بدست سپاهیان رفت هر یک سپاهی را

بطریق بلا حصه دست خورها بران بارچه گذاشتند در دست هر سپاهی یا دو درعه تنخواه بس گرد و بارچه از

هر جانب بقیه نمانده که بدست بتای چون بعرض مقدس رسید حکم جهان مطاع آفتاب شعاع

صادر شد که به صد در سپاهیان دست خور ایران بارچه گذاشته اند انها را سیری اناری هر دو درعه

بکسر العام فرمود چون بموجب حکم عالی قسمت کردند هر یک دو درعه بکسر رفته باریک ربعه باقی

ماند پس طلب و عرض و نکنه از ان بارچه چند بود و چه قدر سپاهیان بودند که در دست ایشان بملکین آمده

طریق دانستن این حساب الست چهار که چهارم حصه از یک درعه یعنی یک سپاهی

بیان نموده و دو درعه حکم العام است ضرب کردیم هشت شد بار قسمت را در چهار که مخرج

سر چهار کوت خواهد بود که سر ان هزار و بیست و چهار درعه خواهد بود با صد و دوازده سپاهیان بودند

[illegible]

الوالعی دیگر ملا در بازار داوالی دعره بارچه باین نرخ می اید که دارای لاهوری سیری ربعه

دو درعه و دارای چیو سیری ربعه دو نیم درعه و زربفت سیری درعه [illegible] ربعه و چهار 16

نیم درعه والا نمود که هر سه جنس دو نیم درعه خرید [illegible] در مخرج ضرب قوت

حاصل خواهد شد [illegible] مثال این وجه حساب [illegible] عمل آرند

این طریق در چند حساب [illegible] ربعه ها [illegible]

تم [illegible]

[illegible]

چون میخواهیم که مجموعه قیمت ده روپیه را بجز رعه آید مرتبه اول قیمت یک [illegible]
بر ایدم هجده روپیه را که مطلوبست در قیمت جنس اول در دفعه که یک لست ضرب کردیم همان
هیج وارد که مجموعه قیمت کل نوع است قیمت نمودیم چار قیمت لفف [illegible] دارای
لاهوری برده یک بار هجده را در دفعه دوم که هیچ یک لست ضرب کردیم همان هیج دارای قیمت
یار نیم روپیه یافته که قیمت دارای چیونی یک بار هجده را درست [illegible] که نوع دفعه سیوم است
ضرب ساختیم جمله سی و شش شود ثانی برو قیمت کردیم چهار یافته که زر لفت مرده دوم
از لست ار یک احتیاس بی برارم دو عدد رعه مطلوبه مجموعه را در هر نوع دفعه اول لست
ضرب کردیم هیج در هیج که مجموعه مقابل ذ؟ لست قسمت نمودیم چار هیج یک یافته که ان
یکدرعه دارای لاهوری بار همان دو ونیم را که در گست دفعه ثانی لست ضرب ساختیم کس
یکبار دی بر همان پنج قیمت کرده یک و از یک چهارم حصه که ان یکدرعه و چهار لک دارای
چیونی گشت بار لفف را در دو نیم ضرب کردیم بر پنج قسمت دادیم که ان چهار لک زر لفت
اید بدین طریق هجده با دو ونیم درهم لفف حاصل آید

زر لفت	درهمان ۸ لک	دارای چیونی	دارای لاهوری
قیمت		قیمت	قیمت
۱۲ آنه		۳ لاری	۸ آنه
۲ درهم		درهمان	۲ لاری
		۴ لک	درهمان
۱۲ لک	۱۲ لک درهم		درهم

این حساب اشکل بسیار است برای آنانی که حرف را به مشکلات قلم
نزاده فاما در حساب کسرات نیز همین عمل جاری است نماید به بسیار ستوده احوال
است و بعضی این حساب که بیست روپیه را بیست درعه طلبند از این نیز بعضی قیاس
مجمل خواهند کرد هرگاه که این حساب سه دفعه را ظاهر یافته باشند یافتن آن دو دفعه آسان است
چندان اشکل نیست اگرچه بر مردمان نادان این نیز اشکل است بنابر آن
حساب اینها مجموعه می نویسد که درین دستور هم لکن بر مرد صاحب فراست حصه وار
اظهار نمایند و بر نادان شرح آن گذارش کرده نمایند هر دو طریق را نوشته ایم مثلاً
بیست روپیه را بیست درعه خریده بیارد فاما در بازار نرخ این است که یک روپیه یک گز
و سی روپیه پنج درعه طریق سابق را کار فرمودیم کل میزان شش روپیه را شش درعه شد
او را در میان بیست روپیه که مطلوب آید در مضروب میزان بیست ضرب کرده شش قیمت
کل است قسمت کردیم خارج قسمت سه وار و دو ثلث حصه که آن کسر مخرج از یک
سیوم حصه اند که سه روپیه وار یک سیوم حصه شد باز بیست را در پنج ضرب کردیم
صد شد و او را بر شش قسمت کردیم خارج قسمت شانزده وار و دو سیوم حصه اند که آن
گز کسر شد پس در دفعه اول که سی روپیه پنج درعه است قیمت سه روپیه وار
یک سیوم حصه و موازی شانزده درعه و دو سیوم حصه مرتبه دوم قسمت

[illegible]

یعلم بذالعیاس در دفعه ثانی القیمت بده روپیه دارد و سیومی حصه بمواز سه درعه دارد یک

سیومی حصه اید بد صورت

حصه دار بعضی	اگر بخواهند	اگر جهاتک	[illegible]
حاصه قیمت ٣	عت دلالی	عت	عت دلالی
٣	٣	١	[illegible]

بعضی درین حساب که در بازار ... نوشته شده تفاوت جهاتک هر چیز را

تفاوت جهاتک هر چیز را قرض میکنند و فهمانیدن بمو جاهل بسیار مشکل که تفاوت جهاتک هر چیز

از اینجا است که در تقویم گرفت خاصه و دلالی با قیمات نسبت از دو حصه احساب

هر چیز ... در میان دو حصه تفاوت جهاتک هر چیز نسبت باید [illegible]

میزان ... که درست ... باید برای فهمانیدن ... [illegible]

نه ... فاما اولا هر کس که باید بمو تفاوت جهاتک هر چیز را نصف در

حاصه و نصف در دلالی نوشته کار را بخصوص بمو جاهل تفهیم رسانید

او را ... مشکل ... شش ... در باب ... بمعقول ... بعضی

... حساب ... دیگر ... اوقات و دستور ... نوشت

در باب تقویت ... گردد ... حساب ... بعضی ...

نیز ... طریق نوشتن ... از ... که ... وقت ... تو

در پانزده مردد طریق اول در بیان مثلث که نه خانه است نقش مثلث

نه خانه را نویسند از میان خانه بالا شروع کنند بعد از آن خانه بخانه چنانچه راه رفتن

مهره‌های که در بازی شطرنج مقرر است براه آن مطابق این ثبت اند هر خانه

بنویسی بالمقصود چو بری قاعده که بعض بری بر قسمت بعد از آن در سه می اندازد

بر سه قسمت اگر رقم سیاه بر گرد درست لشعوان ارقام حواله بری باید کرد [illegible]

بعدی برسد که در خانه احتمال رقم نویسند که از هر جانب و از هر کنج پانزده شود مشکل

آنکه رقم تکرار نیاید بعد از عدد و راه رفتن مهره‌های شطرنج که در بیت کیفیه نقل آرد

دو است وزیر دو فرزین یار رخ دو است ایضا مثلث را اسب [illegible]

مثال آن نقش اینست

٦	١	٨
٧	٥	٣
٢	٩	٤

نوع دیگر مثال آن در بیان [illegible] مربع که شانزده خانه میشود از دو [illegible] است

خانه را نویسد شروع کن از خانه اول که بالا است بعد از آن خانه دیگر را رفتن

مهره‌های اسب وغیره که در بیت نشست عمل نماید [illegible] است فرزین [illegible]

رخ بار است فرزین است اسب کند فیل داری از مربعه هر طرف دوری بر سر مطابق

عمل آوردن فرد دیگر را از مصراع اول بیت خانه ها برقمی پر میشوند و همه جانبها را مطابق مصراع

دوم که راه رفتن فیل داری گفته باید که از اول خانه ها بالا شروع کرده بنویسد خانه فیل دار را لحاظ کرده

همه ده بنویسد خانهٔ که در نقش جات تواریخ مصراع اول از یک تا هشت نوشته و بعد از آن

از اول خانه که در آن خانه حرف یک است در خانه فیل دار را سیزده تا شانزده به لحاظ عکس شمار

نوشته همان طور در هر خانه بر این دستور عمل کرده باشند که از هر جانب بسی و چهار

میشود اگر بدیگر رقم ارقام مربع را از همین مثال شمار دیگر عمل باید آورد بطرزی که بر آسان صحیح عمل است از

عمل آوردن مصراع اول هشت خانه پر میشوند بعد از آن در خانه رقم هشت خانه فیل دار لحاظ کرده

بنویسد و باز خانه رقم هفت خانه فیل دار لحاظ کرده بنویسد علی هذا القیاس در خانه شش بدستور سابق

موافق مراتب شمار بنویسد در دو بیت سابق لفظ عکس شمار ظاهر گردید بعد از آنجا موافق مراتب شمار

بنویسد صورت نقش این است:

١	قید دار ١٤	قید دار ١١	٨
قید دار ١٢	٧	٢	قید دار ١٣
٦	قید ٩	قید دار ١٦	٣
قید دار ١٥	قید ٤	٥	قید دار ١٠

مثلا پنج برادر بعضی بیست و پنج زر کسی با تو میراث یافتند لیکن اول قیمت یک روپیه

دوم بدو روپیه و سوم بسه روپیه علی هذا القیاس قیمت این مال مقرر گشت لیکن

پس پنج پنج یا بوکه حصه هریک برابر شوند کرده قسمت دار را که کل قسمت یا بوها باید
باید دانست که برای معرفت آن باید بطریق عمل آورد هم از یک بر وضع کفه یا بوها پنج پنج برادر
جنس دار نوشته بعد از آن پس را از پنج نوشتم و شش هفت را مقابل رقم یک بر وضع آورد کرده
نوشتن ده که بنجا پس نشت نوشتم یازده را بر سطور سابق زیر ده دوازده با قبل
رقم یازده نوشتم سیزده و چهارده را مقابل رقم هفت نوشته بر سطور سابق
پانزده که بنجا پس نشت نوشتم و شانزده را زیر پانزده و هفده را با قبل سرده
و هفده زیر یازده و هرده زیر دوازده و نوزده زیر سیزده و بیست را زیر چهارده
و بیست یک زیر بیست علی قرار بیست بیست و پنج که مفصول نوشته
معلوم کردیم که حصه هریکی برابر زیر تفصیل یا بوها قسمت دار رسید قیمت
کل پنج یا بو شصت و پنج از احتیاج حساب نه بر طور و هشتاد و یک یا گاو
به بری همین طرز عمل باید کرد

١	٢	٣	٤	٥
٧	٨	٩	١٠	٦
١٣	١٤	١٥	١١	١٢
١٩	٢٠	١٦	١٧	١٨
٢٥	٢١	٢٢	٢٣	٢٤
٦٥	٦٥	٦٥	٦٥	٦٥

باب هفتم در خطابهای متفرقات نیز با دستور ملا با پادشاه ایران
بخانه پادشاه هندوستان جهت ملاقات می آید چون اخبار طغیانی

چون بکوه رسید حکم مقدس معلی بشرف نفاذ یافت قلعه که شش دروازه دارد واول
دروازه که بزرگی از جمله عساکر نصرت گذارند جهت بدرون و دوم بزرگ از آن نصف که گذارند
علی هذا القیاس بر هر دروازه که رسیدند بموجب حکم معلی نصف نصفی بر دروازه گذاشته میرفتند
و با سپاه معدودی یلازمت نموه چنانچه کوه بدایا از فیما بین گذرانیده بعد از رخصت
جمعی که همراه پادشاه اندرون رسیده بود حکم جهان مطاع افتاب شعاع شرف صدور یافت
که اول یک را یک و دوم را دو و سیوم را سه و چهارم را چهار علی هذا القیاس تا آخر رسیدن
سپاهیان سر و پا بدهند ارباب دخیلان همچنان کردند و این حقیقت را ارکان دولت
پادشاه ایران عرض رسانید حکم شد که کل سر و پاها لشکر عادل خان نوشته همه را حاضر قلم
آورده سپاهیان کل خشم و خلعت ها که پادشاه هندوستان داده بود بر ابر اسند
پس هر یکی را یک یک سر و پا مرحمت شد شمار کل عساکر نصرت در نصف بر دروازه خلعت ها
سابا بدو الیت شخصی که طرلی مجموعه میرزا از یک تا هر جه باشد و عاقبت نتیجه
گفته آید ام خواهد داشت بر و شست اموری است

لشکر			ارنجمه اندرون همراه رسیدن بود
نصفی پیش ۲	نصف بیست ۲	بیست سابق ...	...
نصفی جماعت ۲	نصفی ال... ۲	نصفی ای... ۲	یکصد خلعت
		نصفی ... ۲	

نوع دیگر از این حساب بخاطر کسی [illegible] باید در ضرب [illegible] مرتبه

نکنند معتاد [illegible] معین کرده [illegible] ظاهر باید [illegible]

که در یکروز سی کروه سیر دو و به شصت [illegible] کروه [illegible]

[illegible] در ضرب [illegible] باید [illegible] الطریق

معکوس نماید چرا که در طلوع [illegible] آفتاب عالمتاب [illegible] کروه [illegible]

منزل آورده قرار داده [illegible] مطابق عمل آن در [illegible] نوع دیگر [illegible]

بطریق معکوس عمل باید [illegible] است [illegible] تعیین باید کرد

اگر او را چهار ده مرتبه [illegible] باید [illegible]

[illegible] سویه برسویه [illegible] گرفته عمل [illegible] درست گردد [illegible]

[illegible] از یک سنگه تا [illegible] سویه برسویه [illegible] اگر [illegible]

[illegible] موجب عمل سابق چهار ده مرتبه [illegible] مرتبه [illegible]

است که صد سنگه را ورده ظاهر [illegible] مثال عمل [illegible] اینست

[illegible]

۹۸

سکه	سکه	سکه	سکه	سکه
[illegible] بدم	[illegible] بدم	[illegible] بدم	[illegible] بدم	[illegible] اندم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] گروز	[illegible] گروز	[illegible] گروز	[illegible] گروز	[illegible]

سکه	سکه	سکه	سکه
[illegible] بدم	[illegible] بدم	[illegible] بدم	[illegible] بدم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] گروز	[illegible] گروز	[illegible] گروز	[illegible] گروز
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

نوع دیگر حساب دستور بود مثلا شخصی یکصد و بیست روپیه بطریق امانت قرار بود ۱۲۰

سر لصد پنج روپیه بخانه صراف نگاهداشته برای خرج روزمره چهار روپیه میگرفت تا قیس که در

یکماه با تحسابات بالکلیه وصول شده الحال اگر خواهیم که بدانیم حساب [illegible] و سال

بنویسا طریق قلم معلوم گشتم بر مبلغ اصل به قرار دلو بنویسد کو حساب یکماه را شش روپیه

گردانیم نصفی سه روپیه گرفتیم ازان نصفی یکروزه را که از یکروپیه دهم حصه میشود ازان سه روپیه

جدا ساختیم در حساب کسر گشت از [illegible] روپیه دهم حصه اند بر طالبان فهمیدن

بر یک [illegible] از سه روپیه [illegible] ظاهر گردیدیم این دستور مقرر است

از حساب تحصیل وصول بموجب ایام گذشته نوره کرده ازان نصف گرفته از روز اول که نگاهداشت

بموجب قسط حساب [illegible] شده تا [illegible] نصفی یکروز [illegible] را [illegible] احتیاج

بحساب احتیاج از همان روز روپیه میگرفته باشد [illegible] ازان حساب [illegible] نصفی [illegible] بگیرد نوع دیگر

دانستن حوض و حاشیه مربعه مثلا عدد سه حوض و حاشیه دار بطول [illegible]

موجود است و در آن حاشیه از محیط کاشیها تعرض ها و در میان سفیده نیست اگر

خواهیم طول و عرض ها یا ره حوض و حاشیه ها را جدا جدا بر آریم اصل را بحساب بر آریم از صورت

نوشته اظهار یابیم

دو درعه	طول	عرض	دو درعه	طول	عرض

تو عدد دیگر در باب دانستن شش گره مذکور که از میان تا از بالا تا میکنند طول و عرض همه و تنها

را علیحده علیحده بر آید در باب اول حساب قطر محیط که از قطر هفت محیط بیست و دو مقرر

داخل کرده ایم این نیز از همان دستور تعلق دارد فاما اینجا بطرز دیگر دارد مثلا چبوتره

ایست با قطر هفت یقین که محیط آن بیست و دو خواهد بود یکدرعه از گرد بیش دور

کنند چه قدر باقی ماند مشکل آنکه از طول و عرض هر دو دفعه بحساب تکسیر از قبل تقابل

نمود در باب معرفت تکسیر است از قطر هفت و دو درعه میان شد همه بحد ربعه قطر آن

چبوتره باقی ماند بر آن دانستن محیط بحراکه قطر است در بیست و دو ضرب نموده از هفت قسمت

دادیم خارج قسمت پانزده درعه و چهارده لسوه یا و بالا آید این قطر محیط چبوتره ماند

الحاکه میان شد عرض آن همان یکدرعه بحال ماند و بر آن طول محیط ها هر دو دفعه را جمع نموده

نصفی گرفتیم هژده درعه ها و هفده لسوه یا و بالا آمد قطر محیط ها هر دو دفعه را با خود

ضرب نموده چهار حصه برای تحقیق حساب نوشتیم بدین صورت

وطر محيط
اكر دو قطر ...
مساحت
چهارم حصه

آلبوه

از انجه حاصل بايد
قطر محيط
۱۴ الی ۶
چهارم حصه

لو عدید دانستن بابت وزن موازی چهار بابت وزن از یک بر چنان

قرار دهند در میان جهات اطراف هر قدر که اراده کنند انهمان باید که یکبار وزن کرده

بدین طریق دانستن آن چنانست اولاً یک بار یک را در سه ضرب کردیم همان

سه شد بار سه را در سه ضرب نمودیم نه شد بار مرتبهٔ چهارم شد او در سه ضرب بیست و هفت

بیست و هفت بدین صورت ۱ ۳ ۹ ۲۷ هر گاه طریق

بر آوردن این حساب ظاهر یافته شد علی هذا القیاس در حساب [illegible] که بعضی اهل

پرسند حساب اینست که از صد بار [illegible] می گویند ۱ ۲ ۴ ۸

۱۶ ۳۲ ۶۴ ۱۲۸ لو علاوه ملاحظه که طول و عرض و ارتفاع آن یکدیگر باشد

قیمت آن یکدیگر معلوم است اگر خشت [illegible] از هر جانب [illegible] چه قدر توان

دلو بعضی نافهمیده چهارم حصه [illegible] غلط قرار میدهند باید که اصل این حساب را

از روی یکسر حساب نماید که مطابق آن باشد و انه نشود نوعدیگر روپیه و مرلوی را طابه کرده باشند

وی را تقسیم کند باید که برای معرفت روپیه مرلوی هر دو را باهم جمع نماید و از روپیه ها

قسمت بگیرد و خارج قسمت بخواهد بود مطابق آن هر دو حساب یافتیم

٥٨	١٥٢٢٠٧٠ روپیه
٨٨٨٨٨٨٨٨٨	۲ روپیه
٧٦١٠٣٥٠	٥٨ مرلوی
١٢٧٨٥٣٨	٧٦١٠٣٥٠
١٢١٧٦٥٦٠	١٢١٧٦٥٦٠
٦٠٨٨٢٨	٦٠٨٨٢٨٠
	٨٨٨٨٨٨٨٨٠

نوعدیگر در هندوی یا هندوستانی دو هزار هفتصد بیست و پنج نوشته و حرف یک

را از میان دور کرده پس چه قدر میماند اگر خواهم که معلوم کنم عمل آورده ام بدین طور

٢٧٢٥ / ٢٠٢٥ / ٢١٢٥ از دور نمودن حرف یک دو صد و بیست و پنج باقی ماند بقیه را

نهادیم بیست آن یکهزار و نهصد میماند لیکن بعضی در نیجات عوض الف حرف

که دور میکنند صورت میماند غلط عمل مینمایند بموجب آن صد میماند

شمه دو هزار بیست و پنج میماند لیکن شکل صحیح ثانی است نوعدیگر گدای

هندی بار باره جیزی طلب کرده بندگان حضرت بر پارچه کاغذ حرف

بلکه نوشته دلوا از تخواه خزانچی سرکار حکم ١١١ فقیر مذکور همان کاغذ را

پیش محل کلان آورده خصوصیت طلبید اشته هر سه حرف یک یک باده

داهنه ... کاغذ را همو محل فلان نیز تا نیک یک صفر ثبت نموده که این را از آنجا نیک بگیرند حرف ها ی بدین صورت مبدل گشت ۱۱ ... بعد همون کاغذ را گرفته فیروز تنستن محل میانه ثبت انجا نیز کاغذ را گرفته یک صفر قبل عشرات بو نبشته داده ۱۰۱۰۱ علی هذا القیاس نزد محل خود بود ثبت اوهم یک صفر قبل آن نوشته بدین صورت ۱۰۱۰۱ الس چه قدر رقم ها و محل کلان و محل میانه و محل خود حرات کرد در باب معروف انجا ان ثبت بار ها یکصد داهنده بعد بعد از آن مجه محل کلان از دادن صفر حکم حرات ساخته از ان شمار نموده یکهزار یازده شد یکصد یازده عشرات بار ها نهاده ساخته تمه نهصد جرات محل کلان گشت علی هذا القیاس مجه را از دادن صفر ما قبل شمار بوده باشد شمار حرات بار ها محل کلان نهاده کرده بقیه را از محل میانه الکار ده همین وجه از محل خود عمل آوردو

الف	...	حرات بار ها	حرات محل کلان	محل میانه
		۱۱۱	۱۰۱	۱۰۱۰۱
			۱۱۱۰	۱۰۱۱
			۹۰۰	۹۰۹۰

محل خود
۱۰۱۰۱
۱۰۱۰۱
۹۰۹۰۹

الحرکه حرف ها در ملتات داخل کرده ثم طرق دستور یک بار معلوم کرده اینجا از جات خصوصیات که اظهار میکنم دستور این را آنچه تفحص نکرده ها ان محل را نوشته که چون مدعی در معرکه همین رسیده گفوله دانستن

حسابهای دستور بسیار مشکل است از وساطت دریافتن ظاهر نیافته

بنابراین این اشکالات نوشته شد مثلا مجموعه زر راست از نصف معمول

باقی یک و حصه سیوم برآوردن باقی دو و در چهار حصه ساختن باقی سه و در پنج حصه

کردن باقی چهار و از شش حصه نمودن باقی پنج و از هفت جا معمول هیچ باقی نماند الحساب بست

باقی

نوع عدد حساب

[illegible]

شش برآوردن حصه خود هموجب دل قسمت کرد زر قسمت مبلغ بالا صد

که باقی نماند به برآورد هفتم دل مجموعه مبلغها باید دانست شخصی که در حساب قدر

محدود بود ناگزیر چهار دانسته های الفه طریق حساب شناخواند بانیست

[illegible]

انواع دیگر حساب لیمون مثلا دو شخص بودند ۳۰ سی لیمون جنس خود جدا جدا ستند

یک برابر عدد دری هلو سیاسته و ارادر هم بحساب دو منفرو ختند اتفاقا شخصی که

برابر هلو سیاد دو منفروخته برای کار ضروری بخانه خود رفت و لیمون خود را خواند

شخص دوم فروخت و گفت که ای یار عزیز نصف یا اگر خریدار بیاید لیمون با سال

بحساب برابر هلوی دو حوالی فروخت اتفاقا یک خریدار آمده همه هر دو دفعه را به رسید

دلو

جواب دلو که این [illegible] بر پهلوها دو ودهه دوم بر پهلوها ایست تبدیل گفت

که بر یک شیخ بشدید و زده که حواله او کرد و [illegible] ها بالکل کرینه و جمیع ها نوشت

آن شخص از خانه خود بار انبار اسمی هر این حقیقت در میان خودها ردیل در حجره عظیم انبار

آنکه تفاوت یک پهلو را فروخت یکدو حجره رویدلو نقصان که قبول کنند

اگر مردمان در یک تو شیافت وید اگره فهمیده و بعضی ملا از روی تجربات نماید

که خاطر نشین نمیکند که چند چند شکر بر پهلوها بکریزند و تفاوت بر دو کرایه باید

بهار بر نوع بر که دو میوه و حنت نقد نیم شکه جوور الوره بکرده و شخص که میوه و حنت

از موقوف خود چهار نیم شکر بگردد هر اگر این می باشد که نمونها ار باب حقوق و کمیت

اگر انبار دو دسته تفاوت حکم است نیست نمون از آن در نمونها حقوق

موافق حساب دلو دهر تفاوت ار یک نوعیت دار است میوه و حنت لستی

بوقتی انتخاب بجاه نمون را در شکر می یافت و وعده کرد باید آنرا

علیحده بحساب دو میوه و حنت کس بر ستا حصه داران بر وجه یک جو لوره

می یافتند نوعد یک شیخ بتوان بر تول مختلف با حقوق سد باشند بدین تفصیل

یک صد و دو هشتاد و سه سیوه و چهار هزار خمان و پنجم من بر کیسه

قرار با خود حیال نوبه جاکه نوشتید یک نمع خواهد فروخت با آن با حرم جای گ

لشکریه تفاوت دو مبلغ بود هیچکس روانه شد در رسیدن منزل دوم [illegible]

نرخ فروخت تعجب اینکه مبلغ [illegible] هیچکس برابر باشند نخ نسبت منزل اول

از راه از [illegible] پهلو انقد [illegible] فروختند و منزل دوم را [illegible]

[illegible] پهلو افروختند پس یک دو دو سکه یافت بدین صورت

[illegible]

اگرچه نوع در حساب داخل کردن نمی بود چرا که دستور آنها یکسر است

تعلق دارد از این جهت مجمل نمی نوشتیم کو توان داشتیم از [illegible] مروارید و زر

بود یک مثقال وزن کو توان قیمت کردند صرافان زر و بی معرفت

[illegible] مثقال [illegible] بود به [illegible] زر چهار مشتری [illegible] قیمت دینار [illegible]

[illegible] اختیار [illegible] دینار

[illegible]

نوعی دیگر حساب [illegible] خوص طرق از [illegible] خوص [illegible] که

در [illegible] طرف [illegible] یکراه [illegible] حساب [illegible] که او [illegible]

دالد

و نسبت پر شود و راه دیگر چنانست اگر او را تنها بگذارند در نیم روز پر شود و راه دوم
انچنانست که اگر او را تنها بگذارند در سوم حصه روز پر شود و راه چهارم انچنانست اگر
او را تنها بگذارند در ششم حصه روز پر شود اگر این چهار راه یکبار رها کنند در چند ساعت
پر شود باید دانست که در دو نیم ساعت پر شود و علم بر دو باب ذوالقسمین چهار رو
مجذور مجذوران را گویند که ده را در ده یا صد را در صد ضرب کنند در نفس مجذور
ضرب کنند و نیز در نیز در کعبین میگویند چون در باب ضرب نیست نیز در کرش
در کار بود شماران یک طریقی که آسان دیده میشود می گویم اگر خواهیم که مجذور
نه را معلوم کنیم دو نشان کردم چهار پنج باین ضرب نصفی مینیست ... کردم
چهل و چهار ثبت کردیم بار چهار را در چهار که شانزده میشود و پنج را در پنج
بیست و پنج میشود حاصل ضرب هر دو دفعه چهل و یکی با چهل و سی ثبت
کرده بود میزان نموده ام شمار و یک نفس مجذور نه شمار و یک معلوم کنیم دالشین
صدر للانعمات ... که ... است باب هشتم در باب ذوالقسمین
نزد اکثر ... که همین اوصاف در رسته باشد باید که در مجمع لسته
محیط او را شمار نموده سه دیگر مزید ساخته مجذور کرده بر دوازده قسمت
نماید خارج قسمت مجموعه خواهد بود و اگر خبری لطافت کنند باید دانست

ص الاصل ... [illegible]

این کلیه یکسان نیست طریق دانستن دانه انار یکی در رسیده ها
کنگره های او را بشمار ... در سه ضرب نموده ها حاصل ضرب را در
چهار ضرب باید این حاصل ضرب را در سی ضرب کند هر چه
حاصل شود عدد تخم انار است قصیده مختصر آنکه کنگره انار را در
چهار و دو ضرب باید ها بشمار خواهد آمد ... کنگره انار را سه
چندان کن ان سه چندان چهار چندان کن چهار چندان بکش تو
سی چندان این همه دانه انار زان دانستن تخم لیمون و
نارنگی تخمه ها بیارد و نظر کند خطوطهای او طاق است یا جفت
اگر طاق باشد در سه و اگر جفت باشد نصف کند حاصل
هر دو دفعه را عدد تخم ... دانستن تخم ... باید که خطوطهای
جرم ... ها بشمار ... در سه و دو ضرب نموده حاصل ضرب را در سه
ضرب باید دوازده قسمت کند خارج قسمت تخم ها خواهد بود دانستن
ساعت ... این ... سطور ... اول آنکه میل ... انکه
بگیرند و در زمین ... ها قائم کنند ... از هیچ جانب زیاده مایل نشود بعد از آن
سایه انگشتان ... هموار ... که ... میل است بروی ... آید

در ... کنند

در عدد نهم ضرب کنند و حاصل را از شصت کم کنند باقی عدد بیگری از انگشت زمین وجه

در لباس بیابد و شرایط شکل بود و نیز مجرب محض طریق دوم آنکه شب و یک

انگشتی را در زمین هموار بدستور سابق طریق سیوم تو قبل شب و روز

کاری که پدر هندوی گشته باید هم پنج انگشت خود را در زر کف

با یکی شخص ظاهر کند ازین‌ها هر چه در دل تو بیشتر بگیرد بعد از آن

نقش بینا گذشتن و لیکن فرزندان ساعت‌های روز و شب را که ظاهر شد

از انگشت اول بگیرد انگری سوخانه آنها که دو کف به سنگ‌ها حصه

دو درسد در مدهان اکثر هون رماد بنید هشت پری دسا کم

انگشت هیچ ببیند چهره‌ب بعضی صاحب خوان اینها را در نظم اولی است

انگشت درمیان			انگشت دوم			از انگشتها بهره بگیرد		
۱۲	۷	۲	۱	۱۱	۶	۱۵	۱۰	۵

انواع دیگر که مطلع	پنجم			انگشت چهارم		
	۱۴	۹	۴	۱۳	۸	۳

طفلان چند وجه می‌کنند که اینها خواندن میتوانند اول دانستن که مشغول

بیره از یک عدد و پنج بالا نشست از مدیحی بگویید که اول از آن ورقها

سه و رقم بیره بگذارند که باقی ماند از دو بر سر سید باز دانو بعد از همان

القیاس

ورقها را پنج ورقه بکنانند با قوافی را نیز برسید [illegible] دانند علامتها

نصف ورقه بگویند تا قوافی را [illegible] اگر فرد بود از ان با [illegible] ورقه را در چهار

و با قوافی پنج ورقه را درست و یک ورقه با قوافی نصف ورقه را در با آخر ضرب کنند

را از انکه صد و پنج را که بیت بکشد و پنج منها کنند بقیه را از حساب بیما میدانم که

یک تبعیض در دل گوی رفیق بود عدد که دانستی حرف حقیقت سنجیده عشق جو بیار مگو

آن ثانی ده ثمانان نمود بخش حمل آ حوکیان خود گوید از ان نقد [illegible] ۳

شد هوش دلم چو جلوه گر شد معشوق ۴ گفتم ده مبارها هر کز نبیند زوال ۸

باید چنانکه بگویند که از مصراع اول یک حرف و حقد کنند بعد از ان نگو اندک

هر مصراع حرف باکه دانسته بموجب شمار نهد رسد که تفصیلش نگرگ [illegible] جمع کنه

آنچه در شمار آید از مصراع اول که از همه باید بود شمار نگوها [illegible] بماند

منک [illegible] حرف ثانی را در زمانی گو [illegible] و نحو نشان رباعیه

هر مصراع اول که در هر فرد ان می آید شمار کنه نیس علامت بدرسه

ان مصراع یک و دو را تشیع جمع کنند پنج از مصراع اول حرف پنجم شمار کنه

دانستم که ان حرف [illegible] است اکر ان رباعی در عالم هیچ مرکب است

فاما بر همین دستور رباعی دیگر که گم ظاهر است این است هم بر این منوال

فصل

مصراع صفت پسندیدنش باید گوید رنجورم و دردل ز تو دارم صد غم

بیت ایضاً لیست حریف دردل همدم جز غم ملولم مسکین غریب

واماندهٔ آرام کیست کو علاجم نوع دیگر دل پسین تخم تخم تربوز که تخمه ها شد

چون خوردها اورا شمرده در شمار هشت ضرب نماید که حاصل ضرب عین

تخم تربوز خواهد بود در باب معرفت بلندی محل و چوبتره خشت دیگر کنج که در بنات

نیلوفر داخل است چون تکسرات ثلث دانسته [illegible] بنویسد حساب کسرات

یکی را هشت بنویسد که اول [illegible] ازان باز کرد نوع دیگر در باب دل پسین گوی حرف خسیم که به همین است

باید که نام آن شخص که از زمان [illegible] برسیده حرف های نام او را در

شمار آورده قسمت [illegible] اگر یک باقی ماند [illegible] و اگر دو باقی ماند [illegible]

باید گفت نوع دیگر دل پسین مرگ یعنی موت که از مهمان [illegible] گردد

پس [illegible] تحقیق نماید [illegible] فوت شده را [illegible] باشد [illegible]

باب [illegible] بواقع [illegible] اول نام [illegible] در هندوی [illegible] حرف [illegible]

نام [illegible] هندوی کلمات [illegible] باید که حرف [illegible] و کلمات [illegible]

[illegible] قسمت نماید اگر یک باقی ماند [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] باب [illegible] در باب [illegible] حیدرم

و غیره قلماً برای دریافت فن نجوم لک سنه که علم [illegible] را از همین نسایه فی الفور

برای سهولت امور فهمید کار خود [illegible] امال از انتظار کما [illegible] که اولاً

زنار دار کار خود را به اعتماد حضرت آفریدگار سپرده تعجبات نماید [illegible] کبر از

خطا م دنیا و خطا نجات و کار و [illegible] ست [illegible] الله حرا از [illegible] فهمیده

مرصع کمقوق [illegible] زانچه کرده اندی آن مرد دانا با سانسکرت [illegible] از زنار دار [illegible]

در دل خود مقابله فهمیده عمل آرد که حرف سنک از زبان اهل [illegible] گرفته است و [illegible]

بیاره ور مندوی نیز دخل شود

نام نجهترهای [illegible] موعد نجهتر

اسون	بهرن	کرتکا	روهنی	مرگسر	آدرا	پونربس
پوکهه	اسلیکها	مگها	پوربا	اوترا	[illegible]	چترا
سوات	بساکها	انرادها	جیشتها	مول	پوربا کهاد	اوتراکهاد
سرون	دهنشتا	ست بهکها	پوربا بهادرپد	اوترا بهادرپد	ریوتی	[illegible]

کمهم [illegible] جلد

کار من [illegible] کاتب [illegible]

[illegible] نجوم [illegible] از اهل [illegible]

در عهد [illegible] روز [illegible] کوند [illegible] [illegible] والله [illegible]

محرره تاریخ سنه جلوس ۳ ماه [illegible] ۲۶ بروز چهارشنبه انصرام یافت بموجب حسب

نوشته بماند سیه بر سفید نویسنده را نیست فردا امید کجا

تمّس

سری یتی الحسو ہا ہے

الیسری کا لکا کر پا کیجے توہ بج سرن راکھہ سکھہ دیجے
پر گٹی سیند است ہا خیجے بیادہ مت جاں ہوئے ربر حقے
میری سب ابداکوں ہر لیجے

تو کو کو حیت اودا ردا تا ہے سب کے سدہ لیت جلت ماتا
میروں نستار تیری باتا ہے اور جا جک تو ہی بدہاتا ہے
میری سب ابداکوں ہر لیجے

ہو ہیا لایق جگت جاننے ہے تیری لیلا الگت کہانی ہے
تمن جھٹر ہند مین نکمیانے ہے لشن ترہیا جس بانی ہے
میری سب ابداکوں ہر لیجے

توں سنکٹ گہٹ مین اب ہرنی سنت کے جلو جنی اور برتی

للہ الحمد

کاج سنت جاگ لگے توہین بتائیے　　　تیری سمرن میں آنند اپجائیے

میری سب آپداؤن ہر لیجیے

موہ جال سن جان دآیاکر　　　سیس پر ہات میری جیا کر

کان میں سکھ نہ ہو مایا کر　　　دیب برہم کیہ میری کایا کر

میری سب اپداکون ہر لیجیے

تون تہہا لچھمی ہی بتانی　　　تون ہی گوری تیں سکھ دانی

شنکر سنت گیان مان برجھانی　　　ناردا ساردا تو اندرانی

میری سب اپداکون ہر لیجیے

تیں رکت بیج بہر مار جانے　　　مہکاسر دینت مار و جانے

سکہا سر او دربد ہار و جانے　　　مذہ کدہ دینت تو ہیں سنگھار جانے

میری سب اپداکون ہر لیجیے

جو ہیں اپراد ان ہیری کایا　　　کر چھما باٹ جیت دہر مایا

میری ست راکہہ لے مہم ماتایا　　　ہیں گہی تیری چرن آ چھایا

میری سب اپداکون ہر لیجیے

197. [illegible]

89

تون ٹڈھی تیر وہی بد و دربار — تھی بھری تن کو بھیر بو ہنڈار

توسون سب جاجن آکری ستنبار — تیرگی گتہی آکان ادرم بار

تیری سب ابداکون ہر تیجے

سنگہ جن ہنگ ناہہ سے ترتول — تنستر دار در سیکا گاون مول

بھیر مود ہنک ابت نراد ر ہول — انبو کاج تیرو کیجی سول

تیری سب ابداکون ہر تیجے

دکھی دہام جہن کو دیکر ابتی — جاکون لنس دن گیان بدہ

دارس آس سدہ ڈار جس ابری — توسرن ای اناتہ جنت سرلے

تیری سب ابداکون ہر تیجے

بوران اختر

